

نهضت دو مایه روحانیون ایران

به منظور دفاع از اصول مقدس اسلام

روحانی



نشر رهنمون

۱۳۹۲

سرشناسه: دوانی، علی، ۱۳۰۸ - ۱۳۸۵.
عنوان و نام پدیدآور: نهضت دو ماهه روحانیون ایران / علی دوانی.
مشخصات نشر: تهران: رهنمون، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۰۱-۰۴-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۳۱ - ۲۳۴.
یادداشت: نمایه.

موضوع: انجمن‌های ایالتی و ولایتی -- تاریخ
موضوع: انجمن‌های ایالتی و ولایتی -- تاریخ -- اسناد و مدارک
موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ -- روحانیت
رده بندی کنگره: DSR1۴۰۴/۵۹۹ ۱۳۹۲
رده بندی دیسی: ۹۵۵/۰۷۵۰۶
شماره کتابشناسی: ۳۳۴۴۱۶۶



ناشر: رهنمون

نام کتاب: نهضت دو ماهه روحانیون ایران

مؤلف: علی دوانی

لیتوگرافی: تصویر

چاپخانه: ناصح

صحافی: کهنوئی زاده

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۲

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۱۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۰۱-۰۴-۹

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست کلی مندرجات

۷	پیشگفتار ویراستار
۳۱	پیشگفتار مؤلف
۳۵	مقدمه مؤلف
۶۸	فصل اول: ماجرای صنوبرنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی دولت اقبال علی
۷۳	فصل دوم: واکنش مراجع ایران و عراق
۷۳	اقدام فوری؛ تلگراف مراجع و علمای قم به شاه
۷۷	تلگراف شاه به مراجع قم
۷۸	تلگراف مراجع و علمای قم به نخست‌وزیر
۸۱	در حوزه علمیه نجف اشرف؛ تلگراف مراجع نجف اشرف به آیت‌الله میرسیدمحمد بهبهانی
۸۳	تحركات سیاسى در تهران
۸۴	تلگراف آیت‌الله میرسیدمحمد بهبهانی به شاه
۸۹	فصل سوم: واکنش تشکلهای روحانی و صنفی
۸۹	اعلامیه علما و روحانیون در تهران
۹۰	اعلامیه جامعه اهل منبر تهران
۹۱	اعلامیه اصناف تهران
۹۲	اعلامیه روحانیون شمیران
۹۲	اعلامیه بازرگانان و اصناف تهران
۹۳	اوضاع بحرانی شهر قم؛ جراید، منابر و اجتماعات
۱۱۷	فصل چهارم: واکنش مجدد مراجع
۱۱۷	تلگراف دوم مراجع قم به شاه
۱۲۱	تلگراف دوم مراجع قم به نخست‌وزیر

۱۲۴	در مشهد مقدس؛ تلگراف مراجع مشهد مقدس به نخست‌وزیر
۱۲۶	در نجف اشرف؛ تلگراف حضرت آیت‌الله خویی به شاه
۱۲۹	فصل پنجم: واکنش نخست‌وزیر
۱۲۹	جواب نخست‌وزیر؛ تلگراف نخست‌وزیر به مراجع حوزه علمیه قم
۱۳۱	تلگراف سوم مراجع قم به نخست‌وزیر
۱۳۵	بیانیه مکتوب حضرت آیت‌الله خمینی راجع به پاسخ نخست‌وزیر
۱۳۸	میان قبل از طوفان در قم و تهران
۱۴۱	فصل ششم: بی‌اعتنایی شاه و نخست‌وزیر و
	آخرین واکنش مراجع و علما
۱۴۱	تلگراف دوم نخست‌وزیر به مراجع قم
۱۴۳	تلگراف نمای شهرستان‌ها به شاه و نخست‌وزیر
۱۵۱	تهران مکان خوراک دعوت علمای تهران از عموم مردم شهر برای شرکت در مجلس دعا
۱۶۱	فصل هفتم: تسلیم محبت و خواست مراجع و مردم
۱۶۱	تلگراف اعلام لغو و غیرالزام بودن تصویب‌نامه توسط نخست‌وزیر به سراسر تهران
۱۶۶	مصاحبه مطبوعاتی نخست‌وزیر و ختم غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی
۱۶۶	پیام تشکر مراجع قم از مردم به مناسبت پایان بیروزمندانه غائله
۱۶۹	بیانات مراجع قم به مناسبت ختم غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی
۱۸۵	فصل هشتم: واکنش مطبوعات و نویسندگان و نشریات ایران
	نسبت به پایان غائله
۱۸۶	فوق‌العاده مجله علمی و دینی درس‌هایی از مکتب اسلام
۱۸۸	اشعار
۱۹۵	پیوست‌ها
۱۹۵	پیوست ۱: اعلامیه‌های مراجع و علما
۲۱۵	پیوست ۲: اسناد راجع به کتاب
۲۲۳	پیوست ۳: تصاویر مراجع و علما
۲۳۱	کتابنامه
۲۳۵	نمایه

پیشگفتار ویراستار*

در طی سه دهه پس از انقلاب، کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌های فراوانی در داخل و خارج از کشور درباره ابعاد گوناگون انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره) توسط موافقان و مخالفان انقلاب و اسلام نوشته و یا ایراد شده و هر کس از منظر خود در تأیید و اثبات، و یا رد و نفی این رویداد مهم تاریخی، به یک سلسله علل و عوامل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی دست زده است؛ لکن با وجود روایت‌های گوناگون و بعضاً متعارضی که پیرامون علل وقوع و استمرار انقلاب وجود دارد، در چند مطلب، همه مورخان و صاحب‌نظران اتفاق نظر دارند:

۱. روحانیت در جنبشی که به انقلاب اسلامی منجر شد، نقش اصلی و مهمی ایفا کرد.
۲. صلابت، قاطعیت و آشتی‌ناپذیری امام خمینی با رژیم استبدادی وابسته پهلوی، ایشان را به عنوان برجسته‌ترین چهره مذهبی و سیاسی روحانی به مردم معرفی نمود.
۳. جنبشی که با پیشگامی امام خمینی و از سال ۱۳۴۱، اعتراض به «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» آغاز گردید، به تدریج از مطالبه‌های کوچک به مطالبه‌ای بزرگ که همان براندازی رژیم شاه بود، تبدیل شد.

بدین ترتیب جای این پرسش است که آیا رویدادهای سیاسی مهم و مهم‌ترین دهه شانزده ساله (۱۳۴۱-۱۳۵۷) و یا حداقل فرازهای مهم آن، در پیش از انقلاب، توسط نویسندگان مورخان روحانی و غیرروحانی به نگارش درآمده است یا خیر؟ اگر چنین بوده چه کسی یا کسانی بدان کار مبادرت کرده‌اند؟ و اگر چنان نبوده، علل آن چیست؟

مورخان و صاحب‌نظران تاریخ انقلاب اسلامی، همگی بر این نظرند که به سبب برخورد شدید و خشن رژیم شاه با مخالفان سیاسی روحانی و غیرروحانی و سرکوب خونین قیام ۱۵

* این مطلب که به بررسی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی استاد دوانی - براساس کتاب حاضر و تفصیل آن، نهضت روحانیون ایران - اختصاص دارد، نخست در زمستان ۱۳۸۸ در ویژه‌نامه بزرگداشت مقام علمی مورخ و محقق شهیر استاد علی دوانی به چاپ رسید و نظر به انطباق موضوع با متن، به عنوان پیشگفتار همین کتاب انتخاب گردید.

به‌ندرت رغبت و علاقه‌ای به مطالعات و پژوهش‌های غیرحوزوی، از جمله مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری از خود نشان داده‌اند و اشتغال به آن را دون شأن علمی و دینی خویش می‌دانسته‌اند و پژوهش تاریخی، امری ذوقی و فردی به شمار می‌رفته است.^۱

خاطره استاد دوانی از فضای فرهنگی آن روز حوزه‌ها خواندنی است. این خاطره مربوط به سال ۱۳۲۸ شمسی است که بیش از پنج سال از حضور آیت‌الله بروجردی در قم و در مقام ریاست حوزه علمیه آن شهر و سه سال از مرجعیت مطلق ایشان می‌گشته و حوزه علمیه قم از نظر تشکیلات و نظام آموزشی و روشن‌اندیشی بر سایر حوزه‌های جهان تشیع و از جمله نجف، برتری چشمگیری داشته است. ایشان در این زمینه می‌نویسد:

شاید اولین کسی [در حوزه علمیه قم] بودم که در سن ۲۰ سالگی، رسماً در بعضی از جراید و مجلات دینی در همان سنین نوجوانی مقالاتی می‌نوشتم. آن جراید و مجلات که به یاد دارم همه نامه‌های من و روزنامه وظیفه و مجله مسلمین در تهران و مجموعه حکمت و روزنامه استوار در قم و بعضی روزنامه‌های شهرستان‌ها بود.

از بس اوضاع جراید و مجلات نامناسب و آلوده به مفاسد اخلاقی بود، بعضی افراد مذهبی فرق بین آن‌ها و جراید و مجلات دینی نمی‌گذاشتند و گاهی مرا منع می‌کردند که: مقاله‌نویسی در روزنامه‌ها شأن شما طلب نیست، بگذار برای اهلس. و هر چه می‌گفتم: اینها روزنامه‌های دینی و مجلات مذهبی هستند و مقالات دینی می‌نویسم، قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: همه‌شان از یک قماش هستند! [...]

در نویسندگی و تألیف و تصنیف قصدم این بود که اولاً، از لحاظ قلمی، نوشته‌ام فنی و محکم و جوابگوی افراد تحصیل کرده و هماینگان رشته‌های نویسندگان کار کشته غیرروحانی باشد، چون می‌دیدم بعضی از مقالات و کتاب‌های ما روحانیون بنویسیم، [نویسندگان غیرروحانی مانند] سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، دکتر ذبیح‌الله صفا و امثال آنها نوشته و می‌نویسند، ولی در حوزه غیر از سیدعلی خیرعلی - که او هم

۱. از دوره صفویه به بعد که علما و روحانیون به تدریج به فارسی‌نویسی آثار علمی و دینی روی بردند و از عربی‌نویسی فاصله گرفتند، آثار بسیار اندکی در تاریخ، سفرنامه و خاطرات از خود برجای گذاشتند که از جمله می‌توان به: *تحفة‌العالم* (تألیف: ۱۱۰۶/۱۱۰۷ ق) از: سیدابوبالغ موسوی فندرسکی؛ *تاریخ و سفرنامه حزین* (تألیف: ۱۱۵۴ ق) از: محمدعلی حزین لاهیجی؛ *تحفة‌العالم* (تألیف: ۱۲۱۶ ق) از: میرعبداللطیف شوشتری؛ *مرآت‌الاحوال جهان نما* (تألیف: ۱۱۲۵ ق) از: آقا احمد کرمانشاهی؛ *فارسنامه ناصری* (تألیف: ۱۳۱۲/۱۳ ق) از: میرزا حسن فسائی؛ *رساله دخانیه* (تألیف: ۱۳۱۲ ق) از: حاج ملا محمدعلی هیدجی؛ *سفرنامه حاج سیاح محلاتی* (تألیف: اوایل قرن ۱۴ ق)؛ *تاریخ بیداری ایرانیان* (تألیف: ۱۳۲۴-۲۶ ق) از: ناظم‌الاسلام کرمانی؛ *هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران* (تألیف: ۱۳۳۱ ق) از: سیدحسن نظام‌الدین‌زاده؛ *روزنامه خاطرات سیدمحمد کمرامی* (تألیف: ۱۳۳۴-۱۳۳۹ ق)؛ و *سیاحت شرق* (تألیف: ۱۳۰۷ ش) از: آقا نجفی قوچانی اشاره کرد.

سبک خاصی در نوشتن داشت - و تا حدی عباس فیض، کسی نبود که به سبک روز چیز بنویسد و برای اشخاص کتابخوان، قابل استفاده باشد؛ و این نقصی بزرگ برای حوزه و روحانیت بود.^۱

بدین ترتیب پدرم هم از جهت احساس فقدان تحقیقات رجالی و تاریخی، و هم به دلیل علایق شخصی، تراجم رجال، تاریخ اسلام و سیره معصومین (ع) را رشته اصلی مطالعات و تحقیقات خود برگزید و در کنار آن، با علاقه تمام به مطالعه تاریخ عمومی و سیاسی ایران و جهان و بخش‌های سیاسی در جهان اسلام، به ویژه ایران پرداخت^۲ و آثاری چون نهضت دو ماهه روحانیون ایران^۳، و بعدها در ادامه آن، نهضت روحانیون ایران^۴ را در ۱۱ جلد تألیف کرد (۱۳۶۰-۱۳۷۰).

پدرم مطالعه تفکیک اسلام و ایران و حتی تاریخ جهان را نه امری ذوقی و تفننی بلکه «ضرورت» می‌دانست. اما، فقها و روحانیون می‌دانست که علاوه بر وسعت بینش سیاسی - اجتماعی و توانمند شدن آنان در تحلیل رویدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور و جهان، در بینش فقهی و صدور احکام و فتاوای آنان می‌توانست مؤثر باشد. این، سخنی نو و شجاعانه بود که از تجربه مستقیم ایشان حکایت داشت و خوشبختانه در آخرین ماه‌های عمر پربارکت خویش طی مصاحبه‌ای من تأیید و تایید می‌شد:

س: علم تاریخ، رجال و تراجم در چه جایگاهی باید داشته باشد؟

ج: باید حتماً علم تاریخ در حوزه به صورت درس بازرسی، منتهی فشرده و کلیات مطالب؛ بقیه را خود طلبه با آگاهی از متون تاریخی که باید استادان، محققان و تاریخ‌های جنبی، ببیند و مطالعه کند و پیرامون مباحث قابل بحث آن، تحقیق و مباحثه نماید. تاریخ هم باید عمومی باشد و

۱. نقد عمر، ج ۲، ص ۹ و ۱۰.

۲. مرحوم پدرم علاوه بر کتاب‌های زیادی که به فارسی و عربی در تاریخ اسلام، طبقات، تراجم رجال و زندگینامه در کتابخانه شخصی خود داشت، کتاب‌هایی نیز در تاریخ جهان و ایران، تواریخ محلی، سفرنامه، تاریخ و جغرافیا و دیوان‌های شعرا فراهم آورده بود و مطالعه می‌کرد که فوقاً به آثار برخی از آنان (سعید نفیسی، عباس قزوینی، ذبیح‌الله صفا) اشاره کرده است.

از جمله کتاب‌هایی که از دوره کودکی و نوجوانی در دهه چهل همیشه در کتابخانه پدرم می‌دیدم، کتاب‌های جیبی تاریخ ملل شرق و یونان؛ تاریخ رم؛ تاریخ قرون وسطی؛ تاریخ قرون جدید؛ تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون؛ و تاریخ قرن نوزدهم، اثر آلب ماله؛ تاریخ عمومی قرون وسطی، اثر عبدالحسین شیبانی؛ مجلدات جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر اثر ژاک پیرن؛ نگاهی به تاریخ جهان، اثر جواهر لعل نهرو؛ برخی مجلدات تاریخ تمدن ویل دورانت و... بود. تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون، تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفا، سفرنامه‌های ناصر خسرو، ابن بطوطه، ابن فضلان، حاج سیاح محلاتی و... تاریخ مشروطه ایران کسروی؛ تاریخ مشروطیت ایران ملک‌زاده و تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی، از جمله کتاب‌های مورد علاقه و رجوع پدرم بودند.

۳. علی دوانی، نهضت دو ماهه روحانیون ایران، قم: چاپخانه حکمت، ۱۳۴۱.

۴. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران (۱۱ جلد). تهران: بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، ۱۳۶۰.

منحصر به تاریخ اسلام نباشد، یعنی تاریخ ایران از قدیم‌ترین زمان‌ها تا اعصار بعدی و تاریخ عرب قبل از اسلام، که در این باره کتاب‌ها نوشته‌اند تدریس شود. اگر تاریخ جهان را نیز به‌طور اجمال به صورت درس ببیند نور علی نور است؛ چون امروز در دانشگاه‌ها تمام اینها تدریس می‌شود و چقدر ناگوار است که حوزویان از آن بی‌اطلاع باشند. به نظر بنده برای تاریخ ایران و اسلام، کتابی به قطع وزیری و به زبان فارسی در ۲۰۰ صفحه کافی است و همین اندازه هم راجع به تاریخ جهان و سایر ملل؛ بقیه را ارجاع دهند به طلبه که مطالعه کند. برای علم رجال همین کتابی که آیت‌الله علامه سبحانی به عربی نوشته‌اند خوب و فعلاً کافی است و حتی اگر مختصرتر بود، بهتر بود. باید کتب رجال مهم که استناد عمده، مستقیم آن‌ها دارد، ذکر شود. برای تراجم هم کتابی در ۱۵۰ صفحه به همان قطع وزیری کافی است، به هم به زبان فارسی. می‌دانیم که «تراجم» به زبان خارجی «بیوگرافی»، شرح حال [نویسنده] است. باید کتب عمده‌ای که مأخذ این علم است، شناسایی و از نظر صحت و سقم شناخت و در صورت لزوم، ترجمه و نام‌نویسی قدما و امروز را تشریح کنند. این علم هم جذاب و لازم است.

س: نقش تاریخ در فقه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: به نظر بنده اگر فقها و علمای فقه در تاریخ بدانند، مخصوصاً تاریخ اسلام و شأن نزول آیات و سور قرآنی که مداخلی به جهت فهم قضایا دارد، در استنباط احکام ورزیده‌تر از دیگران خواهند بود. و بر عکس؛ اگر فقیه، بی‌اطلاع از تاریخ باشد، چه بسا در فتوا دچار خطا یا تردید شود [...].

در علم تراجم هم وقتی کسی به اوج تحقیق رسید، می‌تواند حتی فتوای مرجع تقلید را هم عوض کند [...].^۱

علاقه به مطالعات تاریخی و ممارست در آن، همراه با هوش و استدلال را انسان و دقت نظر و روحیه تحقیق و تتبع در همه امور، به پدرم «نگرش تاریخی» ویرایی بسیار بود که در برخورد با هر پدیده فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - هر اندازه عظیم و ظاهر بی‌سقف می‌نمود - آن را امری منتزع و جدا از عوامل مؤثر آشکار و پنهان، و مستقیم و غیرمستقیم بیرونی زمانه و نیز بدون ارتباط با سوابق تاریخی آن نمی‌دید، و لذا نخست به بررسی زمینه‌های تاریخی و سپس به عوامل مؤثر انسانی و سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در ظهور و بروز آن پدیده می‌پرداخت. این دریافت عمیق، شخصیت خاصی از ایشان پدید آورد که موجب رفتار ثابت و

۱. نشریه/افق حوزه ش ۱۲۳ و ۱۲۴، مورخ ۱۰ و ۱۷ مهرماه ۱۳۸۵، به نقل از: عین بقا (یادواره علامه محقق علی دوانی)، زیر نظر محمد رجبی دوانی، تهران: نشر رهنمون، چاپ دوم ۱۳۸۶، ص ۵۷ و ۵۸.

استواری در روابط و مناسبات درون حوزه و جامعه، و با شخصیت‌های گوناگون دینی، علمی، فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی گردیده بود.^۱

به همان اندازه که شخصیت‌های روحانی بزرگی چون آیت‌الله بروجردی، علامه طباطبایی، حجت‌الاسلام و المسلمین فلسفی، شهید آیت‌الله مطهری، شهید آیت‌الله بهشتی و افرادی از آن قبیل — که خود، مردان علم و عمل بودند و برخی از آنان مقام استادی پدرم را داشتند — از شخصیت علمی و اجتماعی وی تجلیل می‌کردند، به همان میزان مورد طعن و کم لطفی تنگ‌نظران بدون علم و عملی قرار داشت که اطلاعات و دانسته‌های فرهنگی و سیاسی‌شان بدندان‌ناهایت بود و مواضع و عملکرد سیاسی آن‌ها فاقد چشم‌انداز و راهبرد روشن، و ناشی از غرور و احساسات و هیجانات زودگذر سیاسی، و تنها فضیلت و تفاخرشان نزدیکی به برخی بیوت بود.^۲

استاد دو سال بعد از نگارش کتاب نقد عمر، به همان دو ویژگی بارز خویش، در کم‌تر از یک ماه و «با کمال عجله» به تدوین کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران پرداخت، که شرح آن پیش از این آمد.

۱. پدرم در زمان حیات، در کنار اشعار مستزاجه، تالیف، تصنیف و تبلیغ، عنایت ویژه‌ای داشت تا از رجال خدوم اسلام و کشور به سهم خود تجلیل و قدردانی از خدمات و خدمات‌های آنان به مناسبت درگذشت علما و رجال بزرگ دینی و علمی، بلافاصله مقالاتی در مطبوعات کشور می‌نوشت و در مقام خدایان آنها تجلیل و تقدیر می‌کرد. هم‌چنین در مراسم و همایش‌هایی که به مناسبت تجلیل از شخصیت‌های دینی و علمی برگزار می‌شد، حتی‌المقدور شرکت می‌نمود و با ایراد سخنرانی و ذکر خاطراتی از ایشان، مقام و شخصیت بلند آنها تجلیل می‌کرد. مجموع مقالات و سخنرانی‌هایی که پدرم در دوران قبل و بعد از انقلاب در این قبیل شخصیت‌ها نوشته و ایراد کرده، پس از رحلت ایشان توسط نگارنده تنظیم و با عنوان جلد سیزدهم مفاخر اسلام منتشر یافت. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶، چاپ دوم ۱۳۸۸.

چارچوب کلی این کتاب را مرحوم پدرم خود طراحی کرده بود، اما با مرگ ناگهانی وی، امکان تنظیم و انتشار آن را — چنان‌که خود می‌خواست — نیافت. در این کتاب که علی‌القاعده می‌بایست به شرح حال علمای پس از آیت‌الله بروجردی تا زمان حال (به جز امام) اختصاص می‌یافت، شرح حال رجال غیرروحانی همچون مرحوم سید محمدباقر نائینی (نویسنده و مترجم معروف)، سید محمدباقر نجفی (نویسنده و اسلام‌پژوه)، سید شهید علی محمد شیری (مفسر آقا حسین قنبری نیز آمده است).

۲. برای اطلاع از تجلیل تاریخی آیت‌الله بروجردی از پدرم به مناسبت تالیف کتاب شرح زندگانی آیت‌الله بروجردی بهیچانی در اواخر سال ۱۳۳۷ رجوع کنید به: زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی، چاپ دوم به سردبیری و تصحیح و اضافات، ۱۳۷۱، ص ۳۳۴-۳۳۸. نیز برای اطلاع از تقدیر علامه طباطبایی و برخی دیگر از بزرگان علمی از ایشان به مناسبت نخستین تألیفشان با نام شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی (قم، ۱۳۳۴)، به تقریر آنها بر آغاز آن کتاب و نیز نقد عمر، ویرایش ۲، جلد دوم، ص ۱۴-۱۱ رجوع شود. و برای اطلاع از مراتب لطف و عنایت مرحومان: فلسفی، مطهری و بهشتی نسبت به پدرم رجوع کنید به: مفاخر اسلام، جلد سیزدهم و نیز: نقد عمر، جلد ۲، ص ۸۱-۱۰.

۳. پدرم از رنج و سختی که در تدوین کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران متحمل شد و برخورد نامناسب این گروه با وی پس از انتشار این کتاب، به‌طور مجمل و سر بسته چنین یاد می‌کند: «کتاب مورد بحث که من در دست انتشار داشتم، نهضت دو ماهه روحانیون ایران بود که با چه زحمتی کاغذ آن را به صورت نسبیه گرفتم و پولی قرض کرده بودم که آن را چاپ کنم، ولی با برخورد نامطلوب و ناهنجار اخلاقی بعضی از اطرافیان آقایان قم مواجه شدم». «یاد ایام»، در رسالت (یادمان نخستین سالگرد رحلت حجة الاسلام و المسلمین فلسفی قدس سره)، دی ماه ۱۳۷۸، ص ۵-۸ و ۲۱، به نقل از: مفاخر اسلام، جلد سیزدهم، ویرایش دوم، ص ۲۸۱.

این کتاب شامل دو بخش است: بخش اول، مقدمه؛ و بخش دوم، متن که حاوی اعلامیه‌ها، نامه‌ها، تلگراف‌ها و سخنرانی‌های مراجع، علما و فضلا، صنوف بازار و هیأت مذهبی در اعتراض به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و حمایت از مواضع روحانیت است.

اگر از ویژگی‌های بارز هر متن تاریخی، (۱) نزدیکی زمان نگارش به وقوع رویداد و حضور و اشراف مؤلف بر رویدادهای زمان؛ و (۲) صداقت و بیطرفی در بیان و ثبت رویدادها باشد، به بحث می‌توان گفت که متن کتاب نهضت دو ماهه به نحو کامل و جامع از این دو ویژگی برخوردار است؛ زیرا گذشته از تدوین و انتشار این اثر در کم‌ترین زمان ممکن، حتی‌المقدور همه اسناد مدارک سیاسی شخصیت‌های روحانی و نیز اصناف و بازرگانان، در این کتاب آمده و تنه کتابی است که تا آستانه انقلاب به شرح مبسوط آن نهضت پرداخته است.

استاد مدنی خود به این امر اذعان داشته و می‌نویسد: «نمی‌دانم اگر من این کتاب را در آن فرصت کوتاه ثبت نمی‌کردم، کسی به فکر می‌افتاد درباره نهضت روحانیون [ایران]، کتابی تألیف کند؟ و آیا پس از آن بود که ده سال که دیگران به فکر افتادند، جزئیات قضایا درست به خاطر می‌ماند که به عربی و فارسی مسلم، ثبت و ضبط شود؟»^۱

نکته تأسف‌آور اینکه نه تنها در کتاب که پانزده سال بعد، مورخ محترم حجت‌الاسلام و المسلمین سیدحمید روحانی با تألیف کتاب *امام خمینی (جلد اول)* در خارج از کشور و در عراق و لبنان چاپ و منتشر کرد، کم‌ترین اشاره‌ای به کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران ننمود، بلکه نویسندگان و مورخان دیگر، اعم از روحانی و غیرروحانی، که پس از وی درباره تاریخ نهضت امام (ره)، انقلاب اسلامی، و یا حتی عرصه انجمن‌های ایالتی و ولایتی کتاب نوشتند، هرگز نام و یاد از کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران را در متن نیاوردند، و حق تقدم و فضل تقدم را مرعی نداشتند.^۲ برخی نیز حتی اظهار داشتند که «ایشان از نزدیک با مسائل نهضت

۱. همان، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۲. پدرم می‌فرمود که آقای روحانی پیش از عزیمت به عراق نزد من آمد و علاقه و تصمیم خویش را به نگارش کتابی در تاریخ نهضت امام اظهار داشت و من استاد و مدارک مورد نیاز ایشان را در اختیارشان گنارد و بعد شارالیه به عراق عزیمت کرد. مرحوم پدرم در آن زمان علاقه خاصی به آقای روحانی داشت و ایشان را «پسر سوم» خطاب می‌کرد.

۳. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به: *درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران* (تألیف: ۱۳۶۳)، از: شهید حسن آملی؛ *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن* (تألیف: ۱۳۶۷)، از: آیت‌الله عمید زنجانی؛ *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن...* (تألیف: ۱۳۶۹)، از: حجت‌الاسلام والمسلمین باغانی؛ *حدیث پیمانه* (تألیف: ۱۳۷۶)، از: معاونت اساتید و دروس معارف اسلامی؛ *انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها* (تألیف: ۱۳۸۰)، از: منوچهر محمدی؛ *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)* (چاپ نهم: ۱۳۸۷)، از: حجت‌الاسلام والمسلمین رسول جعفریان؛ و بالاخره با کمال شرمساری و پوزش از روح بلند مرحوم پدرم، به کتاب *زندگینامه سیاسی امام خمینی* (ویرایش پنجم: ۱۳۷۵) تألیف نگارنده (!) اشاره کرد که دقیقاً به خاطر نمی‌آورد چرا در بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی، هیچگونه اشاره‌ای به کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران ننمود.

تنها کتابی که فضل تقدم را رعایت کرد کتاب *تاریخ سیاسی معاصر ایران* (جلد: ۲) تألیف آقای سیدجلال‌الدین مدنی است که در جلد اول (ص ۳۷۷ و ۳۸۲) اشاراتی به آن کتاب نموده است.

آشنایی نداشت و اطلاعاتشان دقیق نبود.^۱ بعضی نیز در نخستین سال‌های پس از انقلاب، به ویژه پس از غائله آفرینی حزب خلق مسلمان و حوادث جنبی آن، اثر یازده جلدی نهضت روحانیون ایران را تاریخ‌سازی به نفع مخالفان خط امام معرفی کردند.^۲

اما علی‌رغم سکوت و حتی کتمان این کسان، بزرگانی از علما و فضلا که خود از آغاز در صحنه نهضت حضور فعالی داشتند، به نقش استاد دوانی در جریان نهضت و فضل تقدم ایشان در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی تأکید کرده‌اند. حضرت آیت‌الله سبحانی در این باره می‌فرماید: ایشان در انقلاب اسلامی هم سهم عظیمی دارند. تاریخ انقلاب را بهترین کسی که نوشته است، اوست. خیلی‌ها تاریخ انقلاب را نوشته‌اند ولی در نوشتن تاریخ، گاهی عقاید خود و حب بعضی شخصی را مدخلیت داده‌اند. ایشان آنچه را نوشته‌اند، واقع و نفس‌الواقع است. نوشتن تاریخ انقلاب توسط ایشان، از تألیف کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران شروع شد و اولین کسی که این باره قلم زد ایشان بود، اما به صورت مختصر. بعدها آن را در چند جلد منتشر کردند و من برخی از آنها را مطالعه کرده‌ام.

با توجه به این که مرآت نوشتن تاریخ بدهام، انصافاً نفس واقع را بیان کرده‌اند و حق همه را ادا کرده‌اند. در مسائل انقلابی باید زیادت‌نژاد را گفت و اگر هم نویسنده مطلبی دارد، ارتباطی به تاریخ انقلاب ندارد. امانت در قلم است، یعنی دیگر از ویژگی‌های آن مرحوم است.^۳ آیت‌الله عمید زنجانی، مؤلف دانشمند کتاب نهضت انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن نیز می‌نویسد:

مورخان بسیاریند و تاریخ‌نگاران توانا بس زیاد که خود نتوانند به تاریخ پیوسته‌اند، جز اندکی از آنان که جاوید مانده‌اند؛ چرا که شجاعانه قلم زده‌اند و تاریخ را هر گونه که عینیت داشته، به رشته تحریر درآورده‌اند. از زور نترسیده‌اند و طمع به زر نبسته‌اند. قلم بر تزویر نخورده‌اند. ستایش‌شان نه به خاطر قرب و صله و نه دزدی و ترس و واهمه، بلکه شایسته حقیقت‌نما بوده است؛ چرا که در جو وحشت و اختناق، چهره دیو و دد و اهریمنان را بر سر [آورده] و هرگز قلم به سمت و سوی آنان نرانده‌اند.

۱. ر. ک. به: «روایت سکوت؛ اولین گفت‌وگوی مبسوط با آیت‌الله موسوی خوینی‌ها درباره تاریخچه زندگی‌اش»، شهروند امروز، ص ۲، ش ۲۳، ش بیایی ۵۴ (یکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۸۶)، ص ۵۹.

۲. نظر به اینکه گوینده آن مطالب، بعدها عذرخواهی کرد و پدرم نیز هرگز در مقام پاسخگویی به وی و امثال ایشان برنیامد، از پرداختن بیش‌تر به این موضوع خودداری می‌شود. اما نکته جالب آن است که درحالی که برخی چنان قضاوت‌هایی داشتند، بعضی بیوت مراجع هم از آن رو که صفحه نخست جلد اول این کتاب مزین به تصویر بزرگ رنگی حضرت امام (ره) بود و نیز در شرح جریان نهضت روحانیون ایران از سال ۱۳۴۱ به بعد، نقش امام — به حق — برجسته‌تر و مفصل‌تر از دیگر مراجع آمده بود، کتاب هدیه پدرم را با سردی و تلخی پذیرفتند که نگارنده خود شاهد صحنه بود.

۳. گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله سبحانی، پس از رحلت استاد دوانی، ر. ک. به: عین بقا، ص ۸۵.

یکی از این تبار پارک سرشت، «علامه علی دوانی» است که چون سلف خود، «علامه [جلال‌الدین محمد] دوانی»، شجاعت قلم را تا آنجا رسانید که به روزگار خزان هم، آنجا که از سر نیزه‌ها خون می‌چکید، او از «تاریخ نهضت روحانیت» سخن گفت و یاران را به کمک امام و رهبر نهضت فراخواند...

علامه علی دوانی، پیش از آنکه یک سخنور توانا و در زمره سخنوران بنام به شمار آید، یک مورخ شجاع و تاریخ‌نگار توانمندی بود که شجاعت قلمش چه قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از آن، همواره در خدمت نهضت و انقلاب اسلامی بوده است.

ایشان سپس به ویژگی تاریخ‌نگاری استاد دوانی پرداخته و می‌افزاید:

شخصیت امام خمینی در آئینه نهضت [روحانیون ایران] قابل رؤیت است؛ آئینه‌ای که زنده‌ی دوانی در یازده مجلد، آن را به وجود آورد و به شیفتگان نهضت و انقلاب تدبیر کرد.

روایت نهضت روحانیون [ایران] و تاریخ انقلاب اسلامی، در قلم وی، ساده‌تر و عینی‌تر و مردمی‌تر است. شیوه تاریخ‌نگاری او بدون پیرایه و بدون آب و رنگ، با قلمی شبیه «گفتار» است، گویی خورشید با صفت سخنوری نشسته و دل و گوش جان به بیان او سپرده است.^۱

استاد حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی حسروشاهی، صاحب‌نظر و پژوهشگر نامی تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام بر پیشگامی استاد دوانی در تاریخ‌نگاری نهضت روحانیون ایران تأکید کرده و اظهار می‌دارد:

مرحوم دوانی (مانند بقیه استادان و فضلاء دوره میهن‌تم) از آغاز نهضت، با آن همگام بود و نخستین و تنها کسی بود که پس از ماجرای اس‌ها، ایالتی و ولایتی، کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران را در کوتاه‌ترین زمان، تألیف و منتشر ساخت و به دنبال همین امر، دچار مشکلات و پرورنده‌سازی از سوی ساواک شد.^۲

ایشان، تاریخ‌نگاری استاد دوانی را «بی‌طرفانه، به دور از غرض‌های منافع، کاملاً مثبت و ارزشمند» ارزیابی نموده و از «عزت، کرامت، آزادمنشی» وی که موجب گشتن وی در تحقیقات تاریخی، «حقیقت را فدای مصلحت زودگذر دنیوی نکرد» تمجید می‌کند.^۳

محقق مدقق و فاضل، حجت‌الاسلام رسول جعفریان، نهضت روحانیون ایران استاد دوانی

۱. «دفاع از اسلام، دردمندی و صلابت در بیان»، رسالت، س ۲۳، ش ۶۳۴۰ (شنبه ۲۲ دی ۱۳۸۶ / ۳ محرم ۱۴۲۹)، ص ۸.

۲ و ۳. «محقق، متین و بی‌توقع بود» (گفتگو با استاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی). وطن امروز، س ۱، ش ۵۴ (یکشنبه ۲۲ دی ۱۳۸۷)، ص ۹.

را در کنار مجموعه ۱۱ جلدی *مفاخر اسلام*، «از کارهای ماندگار» و نیز «شاهکارهای ایشان» برمی‌شمرد.^۱

گرچه هیچگاه منتقدان و مخالفان دو اثر برشمرده پدرم، انتقادات خود را روشن و آشکار بیان نکرده‌اند، اما آنچه که به طور تلویحی گفته و یا نوشته شده، آن است که چرا وی در کنار اعلامیه‌ها، تلگراف‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های امام، موارد مشابهی را از سایر مراجع، به ویژه آیت‌الله شریعتمداری — که از نظر آنان در مظان اتهام همفکری یا همکاری با رژیم شاه قرار داشت و دارای موضعی محافظه‌کارانه بود — درج کرده است و حال آنکه وی اصولاً انگیزه‌ای برای مبارزه با رژیم شاه نداشت و همان مقدار نیز از سر ناگزیری بوده است. علت دوم، محبوبیت پدرم در هیأت تحریریه مجله *مکتب اسلام* (تأسیس: ۱۳۳۷) بود که ریاست عالیه آن به آیت‌الله شریعتمداری برعهده داشت. علت سوم، تلاش و فعالیت پیگیر پدرم در تأسیس دارالاسلام و تدریس در آن مؤسسه دینی از بدو تأسیس و شروع به کار رسمی در بهمن سال ۱۳۴۲ تا اواخر ۱۳۴۹ بود که پدرم مشروح آن را در خاطراتش نقد عمر بیان کرده است.^۲

اما آنچه بر این بدبینی می‌افزود، اوضاع سیاسی آیت‌الله شریعتمداری پس از انقلاب و در مقابل تصمیمات امام و انتقادهای پی‌درپی از نظام جمهوری اسلامی و نیز حمایت همه جانبه از حزب خلق مسلمان بود که به پیش‌بینی در آذربایجان فعالیت داشت و به صورت قانون همه مخالفان جمهوری اسلامی درآمد بود. با این وجود استاد دوانی — همانند استاد شهید آیت‌الله مطهری (ره) — با آن نظر موافق نبود که می‌بایست نقش تاریخی امام (ره) در نهضت و تدوین نام و یاد و راه ایشان در دوران تبعید، و سپس از هر گونه همکاری با سایر مراجع که مشی‌های متفاوت و محافظه‌کارانه داشتند خودداری کرد. — به باور برخی — آنان را طرد نمود و کوبید.^۳

جوهر اصلی این اندیشه که توسط نزدیکان و طرفداران تندرو امام (ره) تبلیغ و ترویج

۱. برای اطلاع از نقطه نظرات علما، فضلا و شخصیت‌های روحانی و دینی، پیرامون مقام علمی و دینی استاد دوانی، ر. ک. به: عین بقا، ص ۷۸-۱۰۴.

۲. نقد عمر، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۸، ج ۲، ص ۴۷-۶۶.

۳. پدرم می‌گفتند که اندکی پس از تبعید حضرت امام (ره) به ترکیه یکی از روحانیون انقلابی قم، از اعضای هیأت تحریریه مکتب اسلام — که در حکم استادان وی بودند — دعوت کرد تا در جلسه مهمی شرکت کنند. در آن جلسه برادر بزرگ‌تر میزبان — که بسیار پرشورتر از برادرش بود — اظهار داشت که چون رژیم شاه قصد دارد با تبعید امام، نام و یاد ایشان را از آذهان عمومی پاک کند، لذا بر فضلا و طلاب لازم است که سایر مراجع را بکوبند! برای اطلاع از نقطه نظرات فکری مشترک استاد دوانی و استاد شهید مطهری، ر. ک. به: مقدمه اینجانب بر کتاب: خاطرات من از استاد شهید مطهری، نوشته علی دوانی، تهران: انتشارات صدرا، چاپ نهم ۱۳۸۷، ص ۱۳-۲۲.

می‌شد، آن بود که می‌باید راه امام را با مبارزه مستمر سیاسی با رژیم شاه ادامه داد و هر گونه عدول از آن، و یا پرداختن به امور دیگر - از جمله امور فرهنگی - تضعیف خط امام و انحراف از مسیر مبارزه بوده و نهایتاً به نفع رژیم است و از این von نظر به نقد مواضع و عملکرد مراجع، علما و فضلا می‌پرداختند.^۱

اما تا آنجا که مربوط به تاریخ نگاری نهضت روحانیون در سال ۱۳۴۱ می‌شد، استاد دوانی سخت با آن نظر مخالف بود و آن را خلاف شرع، امانت تاریخی و اخلاق حرفه‌ای می‌دانست. دین‌یاره طر پدرم همان نظر و سفارش امام (ره) راجع به وظیفه شرعی و اخلاقی مورخان بود: ... شما باید خود را وادار کنید و عادت بدهید که در نوشتن تاریخ، حب و بغض را کنار بگذارید و واقعیت را بنویسید، هر چند به ضرر خودتان یا به ضرر کسانی باشد که به آنان علاقه‌مندید. من هرگز ممکن است اشتباه کنم. شما نباید از کنار اشتباهاتم یا آنچه به نظر شما اشتباه می‌آید، بی سر و صدا بگذرید. هر بار که روی آن بگذارید، این کار، خلاف وظیفه‌ای است که برعهده گرفته‌اید. مورخی که برای دنیا می‌نویسد، نه گزاف می‌گوید و نه کتمان حقایق می‌کند. اگر می‌خواهید تاریخی که می‌نویسید برای اسلام و مسلمین مفید باشد، باید به دور از غرض‌ورزی باشد...^۲

اما بخش اول کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران، مقدمه نسبتاً مبسوط مؤلف در ۴۳ صفحه است که در آن، تاریخ نهضت روحانی از نهضت‌های سیاسی - فرهنگی شیعی به رهبری علمای شیعه از زمان خواجه نصیرالدین طوسی در قرن هفتم هجری و سپس علامه حلی در قرن هشتم هجری آغاز، و سپس به فعالیت‌های سیاسی - فکری سیدجمال‌الدین اسدآبادی و پس از آن به صدور فتوای تحریم تنباکوی میرزا شریع‌الدین تبریزی تلاش حاج شیخ فضل‌الله نوری در مبارزه با غربزدگی و اسلامی کردن مشروطه و سرانجام مجاهدت‌های ضد استعماری علمای شیعه عراق در بیرون راندن استعمارگران انگلیسی از آن کشور و پاسداری از استقلال آن سرزمین و نیز فعالیت‌های آیت‌الله کاشانی در مبارزه با استعمارگران انگلیسی در عراق و کوشش در جهت ملی کردن صنعت نفت ایران ختم شده است.^۳

۱. استاد دوانی در این باره می‌نویسد: «به بعضی از رفقا که مخالف [تأسیس دارالتبلیغ] بودند و می‌گفتند: چرا حالا؟ می‌گفتم: پس کی؟ و چرا آقای شریعت‌مداری؟ می‌گفتم: اغلب ما پیشنهاد ایجاد تحول [در حوزه] را به آقایان کرده‌ایم. آقای خمینی پس از واقعه مسئله اصلاحات در حوزه زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی و ناکامی آن، دیگر حاضر نیست در این باره سخنی بشنود و کاملاً مأیوس است، آقایان دیگر هم که حتی حاضر نیستند آن را بشنوند؛ حالا اگر دیگری را به زحمت حاضر کردیم، آن را هم رها کنیم که چرا او؟ ولی این حرف‌ها بلااثر بود!»

موج نهضت و اعتراض به [دارالتبلیغ] شروع شد که: آقای خمینی در بازداشت تهران است، یا پس از آزادی [ایشان] می‌گفتند: مبارزه با دستگاه ادامه دارد و هر کار دیگر، در جهت رها کردن مبارزه است... عده‌ای هم گفته بودند این کار، درست در راستای جلوگیری از نهضت [امام] است». نقد عمر، ج ۲، ص ۵۹.

۲. سیدحمید روحانی. نهضت امام خمینی. جلد اول، تهران: عروج، ۱۳۸۱، ص ۶۴.

۳. نهضت دو ماهه... (مقدمه).

در ویرایش دوم کتاب هم که با نام نهضت روحانیون ایران در سال ۵۷ آغاز شد و جلد‌های اول و دوم آن به تاریخچه نهضت روحانیت از قرون گذشته تا سال ۱۳۴۱ اختصاص یافت، منابع و مطالب بیشتری مورد استفاده مؤلف قرار گرفت و فرازهای ناگفته دیگری گفته شد.

استاد دوانی تغییرات و اضافاتی را که در مقدمه صورت گرفته چنین شرح می‌دهد:

در چاپ دوم این جلد، پیش از آنکه به اصل ماجرا، یعنی نهضت اخیر روحانیون ایران در سال ۱۳۴۱ بپردازیم، قسمت‌های دیگری از نهضت‌های روحانیون را در ادوار و سنوات گذشته، بر بقیه نهضت روحانیت شیعه افزودیم، آن هم تا حدی که روشن‌گر این واقعیت باشد، نه تمام قیام‌ها و نهضت‌های روحانیون ایران و شیعه در طول قرون گذشته، که خود محتاج تألیف چندین جلد کتاب بسیار مفصل است.^۱

چنان‌که پیش از این گفته شد، این کتاب در حدود یک ماه پس از پایان غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتشار یافت و طبعاً پدرم فرصت کافی برای پژوهش گسترده در تاریخ نهضت‌های شیعه نداشت و صرفاً به فرازهای مهم تاریخی، برحسب اطلاعات خود و منابع محدود آن دوره بسنده کرده است اما در همین مقدمه، نکات مهمی وجود دارد که متأسفانه مغفول مانده و در اینجا ابداً در مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱. مهم‌ترین مطلب در این مقدمه «تاریخ» استاد دوانی به نهضت دو ماهه روحانیون ایران علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی است. وی بر اساس همان نگرش - که قبلاً اشاره شد - نهضت اخیر را واقعه‌ای دفعی و بدون سلسله و بی‌ارتباط با نهضت‌های سیاسی گذشته نمی‌داند، بلکه آن را در ادامه حرکت‌های متغییر اجتماعی، ظلم‌ستیزی، استقلال‌خواهی و ضد استعماری علمای شیعه در قرون گذشته است. که هر زمان بنابر ضرورتی سیاسی - اجتماعی و در پاسخ به مطالبه‌ای عمومی صورت گرفته است.

استاد در مقدمه کتاب نهضت دو ماهه می‌نویسد: «به شهادت تاریخ، روحانیت شیعه در غالب انقلابات و تحولات و نهضت‌های ملی و دینی که در ایران و عراق روی داده، همواره پیشرو و مشعلدار آن بوده، تا جایی که... در لحظات حساسی که دین و مملکت را در معرض خطرهای داخلی و خارجی قرار گرفته، به یاری آنها برخاسته و در این راه از هیچ‌گونه مجاهدت و فداکاری دریغ ننموده است».^۲ هم‌چنین بر این باور است که «روحانیت متعهد، هیچگاه جنبش‌های مذهبی را که ظاهراً در خارج از حوزه آن تحقق یافته است، سوای خود

۱. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱، ص ۱۰.

۲. نهضت دو ماهه...، ص ۵.

نمی‌داند و در واقع آن را انعکاسی از حرکت تاریخی خویش تلقی نموده و مایل به هیچ‌گونه تفارق و تفاوتی نیست»^۱.

گرچه استاد دوانی مجاهدات گذشته علما را در راه عزت اسلام و استقلال سرزمین‌های اسلامی، مایه فخر و مباهات می‌دانست، اما از فقدان راهبرد سیاسی در مبارزه و عدم ثبت و ضبط آن تجربیات گرانها توسط مورخان متعهد روحانی و غیرروحانی، افسوس می‌خورد؛ زیرا با تاریخ معاصر ایران و نقش مؤثر علما در جنبش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی این دوران به خوبی آشنا بود و خود نیز در جریان نهضت ملی به تبعیت از آیت‌الله کاشانی نقش فعال در تبیین اهداف ضد استعماری نهضت ایفا کرد^۲ و لذا از سکوت و حتی تحریف منابع تاریخی نسبت به آن حقیقت مسلم، رنج می‌برد.

از این پس به بیان مبارزات علما در سال ۴۱، پدرم بلافاصله به تدوین آن واقعه تاریخی پرداخت و از این پس آغاز حرکت‌های انقلابی که به انقلاب اسلامی سال ۵۷ منتهی شد، با زحمت و مشقت بسیار به گردآوری پیام‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های مراجع، علما، فضلا، طلاب، اهل منبر، دانش‌پژوهان، حزب، جمعیت‌ها، فعالان سیاسی، اصناف و بازاریان، و نیز ثبت و ضبط رویدادهای سیاسی کشور داشت و جلد اول نهضت روحانیون ایران را در مهر ماه ۵۷ (پنج ماه پیش از پیروزی انقلاب) تدوین کرد. و در «پیشگفتار»ی که بر این کتاب نوشت، هدف خود را از تألیف آن چنین شرح داد:

روحانیت ایران و تشیع در طول تاریخ، این همه مآثر و افتخارات داشته و نهضت‌های به موقع و پیگیر نموده و مبدأ انقلابات و سرگونی‌های بسیار شده است ولی هیچگاه از آنها بهره‌برداری لازم دینی را ننموده و حتی حاضر نشد، این زحمت ثبت و ضبط آنها را به خود بدهد! به تعبیر خود روحانیون: «تکلیف شرعی اقتضا کرد و اقدامی نمودیم، دیگر باید بر گردیم به سر کار خود». و یا این منطق گذاشتیم که ما اهلان و دشمنان اسلام از زحماتی که ما کشیدیم به نفع خویش و بیگانگان بهره‌برداری کنند و در حقیقت آن را به هدر دهند.^۳

بدین ترتیب استاد دوانی با تجربه‌اندوزی از گذشته، با انگیزه‌ای متعالی و رومی راسخ و فقدان امکانات مادی، به ثبت و ضبط رویدادهای سرنوشت‌ساز آن دو مقطع تاریخی پرداخت و حقیقت وقایع را از دستبرد معاندان محفوظ داشت.

۱. نهضت روحانیون ایران، ج ۱، ص ۹.

۲. برای اطلاع بیش‌تر رک. به: نقد عمر، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۴۹.

۳. نهضت روحانیون ایران، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. استاد دوانی در مقدمه کتاب به ذکر نمونه‌هایی از علمای شیعه ایران و عراق که از دین و مملکت اسلامی پاسداری کرده‌اند می‌پردازد که در صدر آنها خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ ق) و علامه حلی (متوفی ۷۲۶ ق) است. طبعاً جای این پرسش باقی است که آن دو، رهبری کدام نهضت سیاسی را برعهده داشتند و اصولاً چه نقش سیاسی بارزی در زمان خود ایفا کردند؟ پاسخ این پرسش ظاهراً منفی است، زیرا چنانکه استاد در شرح مختصر خدمات آن دو شخصیت برجسته علمی در این کتاب یادآور شده و نیز پیش از آن طی چندین مقاله در مجله مکتب اسلام خاطرنشان ساخته، یکی از خدمات بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی، «تأسیس رصدخانه و آکادمی علوم عصر در شهر مراغه آذربایجان [بود] از اطراف ایران و ممالک اسلامی، فلاسفه، مهندسين و منجمين، ریاضی‌دان‌ها، پزشکان، شهابی‌مندان را گرد آورد و هر یک را در رشته مخصوص خود به کار گماشت و هلاکو (شاه خوارزمشاه) به آن جا آورده و به عمران و آبادی و ترمیم ویرانی، و کارهای علمی و بزرگداشت علم و دانش‌دان و شخصیت‌ها و سیاستمداران ایرانی و مسلمان، مشغول داشت و بدین‌گونه مجدداً عظمت گذشته ما را تجدید، و بنای ایران نوینی را براساس نوتری استوار نمود»^۱.

هم‌چنین یکی از اقدامات بزرگ علامه حلی را علمی‌دانست که نه تنها تردیدهای عقیدتی سلطان محمد خدابنده، پادشاه مسلمان مغول را نسبت به اسلام «در سایه علوم سرشار و منطق نیرومندش بر طرف ساخت و عقیده‌اش را نسبت به دین حنیف اسلام محکم نمود، بلکه با شیعه نمودن شاه و سران مملکت و آشنا ساختن آنان به بعضی خرد پسند اهل بیت پیغمبر (ص)، جامعه ایرانی و سایر مسلمین را از خطر زوال و نیستی حفظ و از این راه خدمتی بس بزرگ به ایران و اسلام نمود»^۲.

چنان‌که گذشت استاد دوانی بر این باور بود که آن دو عالم و دانش‌مندان با استفاده مناسب از روحیه تساهل مذهبی پادشاهان مغول و با حمایت آنان، در ترویج مذهب شیعه کوشیدند و از این‌رو شیعیان پس از قرن‌ها، از کشتار و ستم سلاطین متعصب و بردگی‌خوار اهل سنت که توسط علمای مغرض تحریک می‌شدند تا اندازه‌ای رها شدند و به برکت همین آزادی مذهبی و امنیت اجتماعی و بستر فرهنگی مناسب، به تدریج حکومت‌های شیعی محلی که آرزوی دیرین شیعیان بود (مانند سربداران در خراسان، آل مشعشع در خوزستان، مرعشیان در مازندران و قره‌قویونلوها در آذربایجان، فارس و بین‌النهرین) به

۱. نهضت دو ماهه، ص ۶.

۲. همان، ص ۷.

حکومت رسیدند و همین عوامل، زمینه‌ساز استقرار دولت شیعی صفوی در دو قرن بعد گردید.^۱

۳. هر چند استاد دوانی در مقدمه کتاب نهضت دو ماهه، از منابعی در تاریخ معاصر سود جسته که به انتقاد از مواضع و عملکرد حاج شیخ «فضل‌الله نوری در جریان مشروطه و همکاری او با استبداد پرداخته‌اند، اما وی از ورای این روایات، انگیزه اصلی حاج شیخ فضل‌الله را به دستیابی باز شناخته و در چندین صفحه به تبیین آرزومان دینی او پرداخته است. در دستخطی که استاد به جا مانده، خود به این نکته اشاره دارد:

نویسنده در سال ۱۳۴۱ شمسی در کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران (مشمول بر غائله انجمن ایالتی و ولایتی و آغاز انقلاب اسلامی به پیشگامی حضرت امام خمینی)، بخشی را اختصاص داده به سابقه مبارزاتی علمای دینی ایران با استعمار غربی، و از جمله ۱۷ صفحه پیرامون مشروطیت و نقش مثبت و سازنده حاج شیخ فضل‌الله نوری بحث کردم. به تصدیق اشخاص و ربّ منافی کذب را خواندند، این نخستین بررسی منصفانه در آن باره بوده است؛ زیرا از بدو مشروطه تا این زمان، هر کس در آن باره و نقش حاج شیخ فضل‌الله قلم زده بود، به انصاف سخن نگفته بود و همگی یا راستی به بیگانگان یا سردمداران مشروطه به سبک غربی بودند.^۲

جنبش مشروطه از نظر پدرم ایجاد بی‌پایانگی و مهمی به‌شمار می‌رفت زیرا نخستین جنبش سیاسی - اجتماعی علمای شیعه در جهت استقرار نظامی بر پایه عدالت و قوانین اسلامی بود که با حمایت گسترده مردمی مواجه شد و به پیروزی رسید و امیدهای فراوانی در میان مردم ایجاد کرد؛ اما دسیسه‌های بیگانگان و عوامل داخلی آنها، با از میان بردن رهبران روحانی جنبش و یا مزوری ساختن آنان، جنبش را ناکام گذارد.

به باور استاد دوانی، جنبش مشروطه درس‌های عبرت‌آموزی برای رهبران روحانی نهضت سال ۴۱ داشت و لذا خود را موظف دید که آن تجربه را به امام خمینی (ره) که پیشگام نهضت بود یادآور شود:

۱. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، ۱۳۶۰، ص ۴۱. و نیز خطرات و گفتگوهای نگارنده با پدرم. انگیزه اصلی ایشان در کمک به تأسیس مکتب اسلام، و دارالتبلیغ اسلامی الهام گرفته از حرکت فرهنگی خواجه نصیر بود و امید داشت که با تربیت طلاب درسخوان و آشنا با زبان‌های اروپایی و دانش‌های جدید و آگاه به تحولات فکری و فلسفی جهان، به تدریج نسلی از روحانیون پدید آید که نه تنها در مقام پاسخگویی به دغدغه‌های فکری و اعتقادی نسل جوان تحصیلکرده باشند، بلکه بتوانند به معرفی واقعی مکتب تشیع در جهان نیز بپردازند. پدرم هر گونه حرکت سیاسی دینی ریشه‌داری را در چنان بستر فرهنگی، ممکن و میسر می‌دانست.

۲. در اصل: با وابستگی.

۳. برگزیده از دست‌نویست مرحوم پدرم تحت عنوان «مسائلی چند در ارتباط با آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری» که در سال ۱۳۸۰ (ظاهراً) برای یکی از نشریات داخل کشور نوشته است.

روزی (در اوائل انقلاب اسلامی سال ۱۳۴۹) خود من به حضرت امام گفتم: آقا! شما تاریخ مشروطه کسروی را خوانده‌اید؟ فرمودند: در سابق قسمت‌هایی را دیده‌ام. عرض کردم: حال که انقلاب را شروع کرده‌اید حتماً بخوانید، زیرا با این که کسروی اعدی عدو علما است، اما در تاریخ مشروطه، بیش از دیگران حقایق را گفته است و مخصوصاً راجعه مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری لویحی از او آورده است. بنده موضع‌گیری‌های حضرت‌عالی را خیلی شبیه کارهای آن مرحوم می‌بینم.

این نشست تا [اینکه] در ۱۵ خرداد [۱۳۴۳]، امام را دستگیر و در تهران زندانی کردند، مدتی که آقا سید فضل‌الله خوانساری (داماد مرحوم آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری) توانست در پادگان عشرت‌آباد (محل بازداشت امام) ایشان را ملاقات کند، خبر آورد که امام در زیر چپری روی صندلی نشسته بود و می‌تزی جلوی ایشان بود که چند کتاب روی آن قرار داشت و از جمله تاریخ مشروطه کسروی بود.^۱

نکته شایان توجه آن است که بناگیری در تاریخ معاصر ایران، و از جمله دوره مشروطه، و واکاوی نقش سیاسی علما که عموماً مغفول و حتی تحریف شده بود - عمدتاً پس از انقلاب اسلامی رخ داد؛ و حال آنکه استاد در سال‌ها قبل از آغاز نهضت روحانیون ایران در سال

۱. مفاخر اسلام، جلد سیزدهم، ویرایش دوم، ص ۳۲.
۲. البته از دهه ۲۰ به بعد، کم و بیش مقالاتی درباره جنبش‌های اسلامی، معاصر و شخصیت‌های انقلابی مسلمان در یکصد سال اخیر در نشریات اسلامی، مانند ندای حق، مسلمان، اسلام، مکه و مبارز منتشر می‌شد و یا کتاب‌های مستقلی در آن‌باره انتشار یافت که از آن جمله‌اند: مدرس، قهرمان آزادی، نوشته حسین (۱۳۲۳)؛ اقبال، متفکر و شاعر اسلام، نوشته محمدتقی مقتدری (۱۳۲۶)؛ کشور الجزایر را بشناسید (۱۳۳۶)، و بهار حسن (۱۳۴۱)، نوشته شیخ مصطفی رهنما؛ آثار متعدد سیدغلامرضا سعیدی راجعه به اقبال لاهوری و سیدجمال‌الدین اسدآبادی. در اواخر دهه ۲۰ بدینسو و تحت عنوان مخفر شرق: سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اقبال. ۷ هجری به کوشش استاد سیدهادی حسینی انتشار یافت (۱۳۸۰)؛ الجزایر و مردان مجاهد (۱۳۴۰)، نوشته حسن صدر؛ چهره‌های درخشان انقلاب الجزایر (۱۳۴۰)، ترجمه منصور تاراجی؛ آثار متعدد استاد سیدهادی خسروشاهی از جمله: الجزایر: سرزمین قهرمانان اسلامی (۱۳۴۱)، مسلمانان در آفریقا (۱۳۴۴)، نبرد اسلام در آفریقا (چاپ دوم، ۱۳۵۳)؛ کتاب نقش مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان (۱۳۴۷)، ترجمه و نگارش آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای؛ نهضت‌های ضد استعماری در آفریقا (۱۳۵۲)، ترجمه محمود حکیمی و مهدی بهار حسن، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی (۱۳۵۰)، از دکتر علی شریعتی؛ و اسلام و استعمار (۱۳۵۷)، نوشته محمدجعفر امام جلال آل‌احمد هم نخست در کتاب غربزدگی (۱۳۴۱) و سپس با تفصیل بیشتر در کتاب در خدمت و خیانت، و تفکران (۱۳۴۵) و نیز دکتر شریعتی در جای جای آثار خود به نقش ضد استبدادی و ضد استعماری علمای شیعه در تاریخ معاصر ایران به اجمال یا تفصیل سخن گفته‌اند.

دکتر حمید عنایت نیز در کتاب سیری در اندیشه سیاسی عرب (۱۳۵۶)، فصولی از کتاب را به شرح زندگی، اندیشه و مبارزات سیدجمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، رشید رضا... اختصاص داد.

دکتر حامد الگار اسلام‌شناس و ایران‌شناس مسلمان آمریکایی، در کتاب دین و دولت در ایران (نقش عالمان در دوره قاجار) که به عنوان پایان‌نامه دکتریش تألیف کرد (۱۳۵۵) و پیش از انقلاب به فارسی ترجمه و منتشر شد، به تفصیل به شرح رویارویی علما با پادشاهان، دولتمردان و قدرت‌های استعمارگر خارجی (روسیه و انگلستان) در این دوره پرداخته است. به جز کتاب اخیر، هیچ‌یک از کتاب‌های یاد شده به مبارزات علما به عنوان یک جریان مستمر سیاسی در دوره معاصر نپرداخته‌اند.

۱۳۴۱، بدان مطلب عنایت داشت و در آثارش به مبارزات مستمر ضد استعماری و ضد استبدادی علمای شیعه تأکید می‌کرد. به عنوان مثال در سال ۱۳۳۱ و در اوج نهضت ملی، در مقاله‌ای با عنوان «چرا از انتخاب روحانیون می‌ترسند؟» در نشریه هفتگی *ندای حق*، به انتقاد از سرمقاله روزنامه *باختر امروز* (ارگان جبهه ملی ایران) پرداخت و نوشت:

باختر امروز، در شماره قبل در سرمقاله خود با حروف برجسته نوشته بود: «اگر حاج شیخ فضل‌الله‌ها نتوانستند در پناه سفارت بیگانه (روس) کاری بکنند، دیگران هم...». به یاد دارم در یکی از مجالس وعظ نجف لاشرف با حضور مرحوم آیت‌الله اصفهانی، یکی از علما در منبر می‌گفت: «در اوایل مشروطیت که مستر شیل، کاردار سفارت انگلیس، به مردم تهران می‌گفت: «بیگانه! مشروطه می‌خواهیم»، یکی از مجتهدین، امام زمان علیه‌السلام را در خواب رؤیا کرده و گفته بود: آقا دست به دامن، می‌ترسم ایران را به نام مشروطه‌خواهی از بین ببرد و این اسلام را از قانونیت آن ملغی گردانند. حضرت فرموده بودند: چنین خیال دارند، اما کسی نمی‌تواند نوری نمی‌گذارد.

بعد از تحصن مرحوم آیت‌الله نوری در حرم حضرت عبدالعظیم که *باختر امروز* آن را «سفارت بیگانه» می‌داند و گذراند، اصل دوم [متمم قانون اساسی از مجلس [شورا]، معلوم شد که اگر این مدرک متقن به دست انگلیس می‌رسد، امروز اثری از اسلام در ایران ظاهر نبود. یکی از مراجع تقلید می‌فرمودند: بیرون ظاهر جزیی که اولیاء امور دارند، از ترس [اصل دوم] متمم قانون اساسی است که خونیهای مرحوم محمد آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری است.^۱

در سال ۱۳۳۷ نیز که استاد دوانی به تألیف شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی پرداخت، به مناسبت شرح زندگانی نوه وحید، سید محمد طباطبائی مشهور به «مجاهد»، صفحاتی را به ماجرای جنگ دوم ایران و روس و صدور فتوای جهاد وی و دیگر علما بر ضد روس‌ها و شرکت مستقیم آنها در آن جنگ اختصاص داد.^۲

دو سال بعد (۱۳۳۹) استاد، به امر آیت‌الله بروجرودی جلد سیزدهم *بیانات* را ترجمه و با مقدمه مبسوط و حواشی مفصل، با عنوان *مهدی موعود منتشر* کرد. مقدمه به تفصیل به شرح حال مجلسی دوم، خاندان وی و موقعیت علمی و اجتماعی و معرفی آثار او از جمله

۱. علی دوانی، «چرا از انتخاب روحانیون می‌ترسند؟»، *ندای حق*، سال دوم، شماره ۳۰ (چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۳۱ / ۲۸ رجب ۱۳۷۱ ق)، شماره مسلسل ۸۴، ص ۱ و ۲.

۲. علی دوانی، *استاد کل آقا محمدباقر بن محمد اکمل، معروف به وحید بهبهانی، سرآمد محققین دانشمندان شیعه در سده دوازدهم هجری، قم: چاپخانه دارالعلم، ۱۳۳۷*، ص ۳۴۶-۳۵۲. ویرایش نهایی این کتاب چنین است: *مفاخر اسلام*، جلد نهم: استاد کل وحید بهبهانی و معاصران، استادان و شاگردان، از ۱۱۵۰ هـ تا ۱۲۵۰ هـ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم با تجدیدنظر و اضافات، ۱۳۸۱، ص ۳۸۴-۳۹۲.

بحارالانوار و انگیزه‌اش از تألیف آن کتاب پرداخت و پس از نقل نظرات دو تن از شرق‌شناسان و ایران‌شناسان معروف انگلیسی (سر جان ملکم و ادوارد براون) - که به ترتیب در اوایل و اواخر دوره قاجار می‌زیستند - نظرات مغرضانه آن دو را پیرامون شیعه، علامه مجلسی و نقش علمای شیعه به ویژه مجلسی دوم در سقوط اصفهان و برچیده شدن سلسله صفویه، با دلایل متعدد علمی و عقلی رد کرد و علل مبارزه وی و علمای شیعه را با صوفیه متأخر شرح داد و آن را مسلک ساخته و پرداخته «کمپانی هند شرقی» وابسته به استعمار انگلیس دانست.^۱

اما در دوی زمانی به طرح رابطه میان شرق‌شناسی و استعمار اروپایی - و به عبارت بهتر، «شرق‌شناسی در خدمت استعمار» - در این کتاب پرداخت که هنوز این بحث در محافل سیاسی روشنفکری کشور طرح نشده بود و کتاب غریزدگی آل احمد - که اشاراتی به این موضوع داشت - انتشار یافته و نهضت امام خمینی نیز آغاز نگردیده بود.

۴. امانت و صداقت در مقابل تاریخ مکتوب و شفاهی، یا همان «اخلاق حرفه‌ای»، ویژگی برجسته استاد دوانی است که هم‌زمان در تحقیقاتش بدان پایبند بود و هم دیگران را به آن دعوت می‌کرد:

در نویسندگی سعی بر این شده که از هر کسی و در هر مأخذی مطلبی می‌شنیدم یا می‌خواندم، رعایت امانت‌داری مرا در حق نمی‌گذارد و از آن مأخذ نام ببرم و از این که بعضی از نویسندگان، نامردی می‌کنند و از مأخذ نخستین بار می‌بینند یاد نمی‌کنند و آن مأخذ را [جزو] مأخذ خود قرار می‌دهند، بسیار می‌بردم و می‌برم. این مطلب را از همان زمان‌ها در بعضی از آثارم نوشته‌ام و به دیگران هم اکید می‌کنم و می‌کنم...^۲

این تقیّد، صرفاً به آثار دینی و نویسندگان روحانی منحصر نمی‌گردد بلکه همه آثار و نویسندگان را شامل می‌شد و در بسیاری موارد برای اثبات نظر خود کوشیده تا از نظر و نوشته‌های غیرروحانیون، در نهضت روحانیون ایران سود جوید، زیرا این مکتب یافته است: در شناسایی روحانیون و نقش مثبت و سازنده و اساسی آن‌ها در نهضت‌هایی که شرح داده می‌شود سعی کرده‌ایم که از خود چیزی نگوییم و تا آنجا که امکان داشته‌ایم معتاد نویسنده‌گان و محققان غیرروحانی را نقل کنیم^۳ و مطالب را از مأخذ معتبر و مدارک دست اول بگیریم.

۱. علی دوانی (مترجم). مهدی موعود؛ ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار علامه مجلسی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۹، [بی‌تا]، ص صد و ده و صد و یازده.

۲. نقد عمر، ج ۲، ص ۱۰.

۳. از همین رو پدرم، در نخستین چاپ جلد اول این کتاب و قبل از «پیشگفتار» مؤلف (صفحه [۷])، عبارت مشهوری از دکتر شریعتی را در تجلیل از پیشگامی علمای شیعه در مبارزات ضد استعماری تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام، در صدر مطالب جلد اول درج کرد.

برای تأمین این منظور فی‌المثل [کتاب‌های] نهضت سرداران خراسان، پطروشفسکی روسی، تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان کسروی؛ قیام آذربایجان و ستارخان امیر خیزی؛ فارس و جنگ بین‌الملل اول، و دلیران تنگستانی رکن‌زاده آدمیت؛ سردار جنگل ابراهیم فخرایی؛^۱ تاریخ بیست ساله ایران (سه جلد)، و زندگی احمد شاه قاجار تألیف حسین مکی و غیره را حتی چند بار خوانده‌ایم و آنچه را مورد لزوم بوده، برگزیده و گاهی عیناً و زمانی با مختصر تغییری در عبارت آورده‌ایم.

مکن بود ما همان مطلب را خلاصه کرده و طبق معمول نویسندگان، به قلم خود درآوریم، ولی این کار را نکردیم تا استناد به آن محکم‌تر باشد و خوانندگان بدانند که اینها گفته ما نیست، بلکه قولی است که جملگی برآیند.^۲

در رویکرد پدر نهضت به نهضت سال ۴۱ و شخصیت‌های روحانی مؤثر در آن، در کتاب نهضت دو ماهه روحانیون ایران سال و دوره اختناق ستمشاهی نوشت، همان رویکرد ایشان در کتاب یازده جلدی نهضت روحانیون ایران است که شانزده الی هیجده سال پس از آن تاریخ و در دوره انقلاب (بعد از انقلاب) به رشته تحریر درآورد؛ بدین معنی که حوادث و جریان‌های سیاسی حادث پس از انقلاب تغییر خاصی در برخی از شخصیت‌های برجسته روحانی و غیرروحانی در برابر انقلاب و نظام، و دست‌های سیاسی مانع از آن نشد تا پدرم سابقه و نقش مثبت آنها را در پیش از انقلاب نادیده گرفته و مواضعی انتقادی و خرده‌گیرانه در برابرشان بگیرد. اتخاذ چنان موضع مستقل فکری در شرایط سیاسی سال‌های نخست انقلاب و آن‌هم در تألیف کتابی در تاریخ انقلاب اسلامی، کاری بسیار ظریف، حساس و پرمخاطره می‌نمود و جسارت فراوانی می‌طلبید که پدرم بدان واقف بود. ستمی از آن را در خاطراتش بیان کرده است.^۳ گرچه این، بزرگ‌ترین نقطه قوت کتاب محسوب نمی‌شود، اما در شرایط حادث سیاسی سال ۶۰ و سال‌های پس از آن، موجب برداشتها و تلقی‌های مثبت و حتی متعارض سیاسی گردید و از این‌رو کتاب چنانکه باید انتشار عام نیافت و چاپ مجدد آن بعد از سال ۱۳۷۷ به همت و پیشنهاد جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حسینیان، ریاست محترم اسناد انقلاب اسلامی صورت گرفت.^۴

نهضت روحانیون ایران، مستند به اسناد و مدارک متقن مکتوب بوده و به‌ندرت از خاطرات

۱. در اصل: نهضت جنگل اسماعیل فخرایی.

۲. نهضت روحانیون ایران، ج ۱، ص ۱۱.

۳. نقد عمر، ج ۲، ص ۳۸۲۸.

۴. دوره یازده جلدی کتاب با حروفچینی و صفحه‌آرایی مجدد در پنج مجلد (دو جلد در یک سال ۱۳۷۷ توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شد.

شفاهی و اطلاعات شخصی (تاریخ شفاهی) استفاده شده است. اما پدرم سال‌ها بعد خاطرات بدون واسطه خود از امام و دیگر شخصیت‌های مؤثر در انقلاب را به نگارش درآورد^۱ که حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی است و می‌تواند مکمل این کتاب تلقی شود.

عگرچه بسیاری از صاحب‌نظران، نهضت روحانیون ایران را از کتاب‌های معتبر و مرجع در موضوع انقلاب اسلامی به‌شمار آورده، و استاد دوانی را پیش‌کسوت تاریخ‌نگاری دینی معاصر قلمداد می‌کنند، ولی کار مهم‌تر و بدیع استاد در این کتاب، مهندسی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است. با این وجود، پدرم پرداختن به آن را «ضرورت تاریخی» می‌شمرد و رشته و حوزه اصلی خود را همان «تراجم رجال» می‌دانست.

دوست به خاطر دارم که حدود یک سال پیش از رحلت پدرم، طی گفتگویی از ایشان خواستم که خلاصه‌ای از جلدی از نهضت روحانیون ایران فراهم کند تا کسانی که امکان تهیه و یا فرصت مطالعه و اذعان آن را ندارند، به آن کتاب رجوع کنند؛ اما در جوابم گفتند که: «این کار را شما انجام دهید. نه من به این کار پرداختم که کسی به فکر ثبت و ضبط تاریخ نهضت نبود و من اساساً ضعیف‌کرم و یک تنه به این کار اقدام نمودم، اما اکنون نویسندگان و مورخان و مؤسسه‌های متعددی به این کار اشتغال دارند و دیگر لزومی ندارد که به این کار بپردازم. رشته اصلی من تراجم رجال است و اگر عمری بود به تکمیل دوره مفاخر اسلام می‌پردازم».

با توجه به این سخن و آنچه پیش از این گفته شد، استاد دوانی با آنکه خود روحانی بود و بیش از پنجاه سال در شرح حال و آثار علمای شیعه و سنی و کوریه و با تاریخ اسلام و ایران به خوبی آشنا بود و به عظمت شخصیت دینی و سیاسی امام خمینی و انقلاب اسلامی اذعان داشت، اما روحانیت شیعه را در شخص ایشان، و نهضت‌های اسلامی در انقلاب اسلامی منحصر نمی‌کرد؛ بلکه آن دو را، ثمره شجره طیبه روحانیت شیعه می‌دانست که تاریخ هزار و دویست ساله خود، چهره‌های برجسته‌ای به تاریخ اسلام عرضه کرده و مساهمات مهمی در نهضت‌ها و انقلاب‌هایی گردیده که البته هیچکدام از آن شخصیت‌ها در عظمت، صلابت و جاه‌طلبی همانند امام^۲، و هیچ یک از آن نهضت‌ها و انقلاب‌ها به عمق و غنا و گستره انقلاب اسلامی

۱. ر.ک. به: امام خمینی در آئینه خاطره‌ها و نیز نقد عمر (دو جلد).

۲. مرحوم پدرم بارها بر این نکته تأکید می‌ورزید، از جمله در یکی از سخنرانی‌های خود در «مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم» اظهار داشت: «بنده که دوره ۱۱ جلدی تاریخ این انقلاب را به نام نهضت روحانیون ایران نوشته‌ام و ۲۵ کتاب فقط شرح حال بزرگان علمای شیعه است، عقیده دارم که بعد از ائمه معصومین در میان علمای اسلامی، هیچ روحانی و مجتهد مقتدر و جامع‌الشرایطی مانند امام خمینی به وجود نیامده است». ر.ک. به: «نقش روحانیت و مرجعیت در مقابل استبداد: نشست‌های کانون گفت‌وگو دینی، ۶۰» (سخنرانی مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۶). قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، ص ۲۰.

نبوده است. از این رو گرچه «پیشگامی» امام را در نهضتی که از سال ۴۱ آغاز و به انقلاب اسلامی سال ۵۷ منتهی شد مسلم می‌دانست، اما آن دو را نتیجه همدلی سایر مراجع، علما و روحانیون، در تداوم نهضت‌های پیش از آن می‌شمرد و لذا اثر خود را «نهضت روحانیون ایران» نام نهاد، هر چند برای برخی از کسانی که چنان دید و برداشتی نداشتند، خوشایند نبود.



چنان که پیش از این اشاره شد، در جریان نهضت دو ماهه مراجع و علمای ایران بر ضد حاکمان دین‌پسند، استبداد و ولایتی، استاد دوانی مانند بسیاری از فضایی حوزه علمیه قم، شور و تأسس فراوانی داشت و تلگراف‌ها و اعلامیه‌های فیمابین شاه و دولت با مراجع و علما و نیز اعلامیه‌های مجامع روحانی و اصناف را گردآوری می‌کرد و پس از پایان پیروزمندانه آن واقعه - که به «بله انجمن‌های ایالتی و ولایتی» شهرت یافت - بلافاصله تصمیم به ثبت و ضبط و نگارش آن گرفت که با عنوان نهضت دو ماهه روحانیون ایران انتشار یافت. برای تدوین این کتاب، پدرم - که استاد از تلگراف‌ها و اعلامیه‌ها - که متن اصلی کتاب را تشکیل می‌داد - نوارهای سخنرانی جمع قم (امام خمینی و آیت‌الله شریعتمداری) را از عمویم^۱ به

۱. عمویم، مرحوم آقای حسین صبریپیش - معتمد به دینی - مردی مؤمن، پرهیزکار و انقلابی با اخلاصی بود که در دهه ۲۰ و ۳۰ در شرکت نفت آبادان مشغول به کار بود و در زمان هواداران جدی فدائیان اسلام به شمار می‌رفت و ارادت ویژه‌ای به شهید نواب صفوی داشت. او که از مجامع و اجتماعات هر آبادان ناخشنود بود، به پیشنهاد پدرم در سال ۱۳۴۰-۱۳۴۱ به شهر مذهبی قم مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد و در آن در تعمیر وسایل صوتی تخصص داشت، مغازه‌ای در خیابان ارم قم - که بعداً کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی (ره) روبروی آن ساخته شد - اجاره کرد و صرفاً به تعمیر ضبط صوت و دستگاه بلندگو می‌پرداخت. از آن‌رو که او فردی سادگین و بی‌استکبار بود و دستمزد نازلی هم می‌گرفت، لذا عمده مشتریاناش مساجد، هیأت مذهبی، افراد و خانواده‌های مذهبی - روحانیون - بودند.

چند ماه از حضور وی در قم نگذشته بود که غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی بروز کرد و عمویم در بیوت مراجع حضور می‌یافت و به ضبط و تکثیر نوارهای سخنرانی ایشان می‌پرداخت. او از آن نهضت ایمان و ارادت خاصی به امام خمینی (ره) پیدا کرد. چند روز پیش از سخنرانی تاریخی امام در عاشورای سال ۴۲ در مدینه منوره، او علی‌رغم مخاطرات زیاد، با تلاش فراوان و به دور از چشم شهربانی و ساواک قم، بلندگوهای متعددی در مدینه فیضیه و مسجدین مطهر و میدان آستانه نصب کرد و ژنراتورهایی تهیه نمود که در صورت قطع برق، خللی در پخش صدا ایجاد نکند. برای ضبط سخنرانی امام هم چندین ضبط صوت، تدارک دید و نوارهای متعددی همزمان ضبط کرد. هر وقت یورش ساواک، برای حدافل، یکی از آنها سالم مانده و تکثیر شود که چنین نیز شد. در سخنرانی‌های دیگری هم که امام در مدینه منوره در مسجد اعظم ایراد می‌کرد - از جمله در سخنرانی معروف و تاریخی ۴ آبان ۱۳۴۳ که بر ضد لایحه کابینتو سیورس ایراد شد - عمویم حضور داشت و در عکس‌های به جا مانده از آن زمان نیز دیده می‌شود و همانند گذشته به ضبط و تکثیر سخنرانی پرداخت.

البته اقدامات او از چشم ساواک پنهان نبود و بارها احضار و بازداشت گردید و در زندان قزل‌قلعه هم زندانی شد. وی بدین ترتیب نقش مؤثر و بی‌بدیلی در حفظ میراث نهضت و حرکت امام خمینی (ره) داشت و آن همه را بدون کم‌ترین چشمداشتی انجام می‌داد. وی چند سال پیش از انقلاب به شیراز هجرت کرد و در آنجا ساکن شد و در طول جنگ تحمیلی با وجود آن که بیش از شصت سال داشت بارها به جبهه رفت و در هر جا که وجودش لازم بود، بی‌شائبه خدمت می‌کرد. آن عبد صالح از منتظران واقعی امام زمان (عج) بود و مشتاقانه ظهور آن حضرت را آرزو می‌کرد.

نگارنده این سطور را دریغ آمد که به مناسبت موضوع، یاد خیری از او نکند. شگفت آن‌که از قضای روزگار، این مطلب در آستانه اولین سالگرد درگذشت او نوشته می‌شود و در اسفند ماه سال ۱۳۹۰ در سن حدود ۸۶ سالگی در شیراز درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. خداوند تعالی او را غریق رحمت بیکران قرار دهد.

امانت می‌گرفت و پس از پیاده‌سازی، ویرایش و تلخیص می‌کرد و به رؤیت و صحه امام راحل می‌رساند.^۱ بدین ترتیب همه مراحل تدوین کتاب، شامل نگارش مقدمه، متن، پیاده‌سازی و ویرایش سخنرانی‌ها و نمونه‌خوانی و غلط‌گیری تا زمان انتشار کتاب، کم‌تر از یک ماه به طول انجامید. این مدت با توجه به امکانات آن روزگار و دله‌ره و اضطراب دائمی از یورش ناگهانی ساواک به منزل یا چاپخانه، کاری واقعاً حیرت‌انگیز است. از این‌رو نمی‌توان انتظار داشت که این کتاب دارای ساختاری بدون ایراد و خالی از نقص و اشکال باشد و قطعاً نیز چنین نیست؛ از جمله آنکه فصل‌بندی و فهرست مندرجات است. لذا نگارنده کوشیده با افزودن آن‌ها و عناوین جدید و عبارات که همگی در قلاب [] مشخص گردیده‌اند، حتی‌المقدور انتظام به مطالب را آشکار سازد. چه بسا اگر مؤلف بزرگوار، خود در قید حیات بود - با توجه به تجربه فراوان و سلیقه خاصی که داشت - کاری بهتر از آنچه هست تقدیم خوانندگان محترم می‌نمود.

کتاب حاضر که به جایگاه «...» از زمان تألیف آن می‌گذرد، دومین چاپ نهضت دو ماهه روحانیون ایران است که با اندک تصحیفی - که اشاره گردید - انتشار می‌یابد. در چاپ جدید، اغلاط کتاب تصحیح گردید و توضیحات ویراستار به شرح زیر در پانویس‌ها آمده است:

۱. املائی اصلی برخی کلمات.
 ۲. ترجمه آیات و روایات.
 ۳. مشخصات کامل مقالات و کتاب‌ها، درج‌شده در متن.
 ۴. توضیح و تکمیل و مستند ساختن برخی مطالب و مصداق داخل متن.
- به منظور متمایز کردن افزوده‌های ویراستار در متن، بیانیه‌ها با نوشته‌های مؤلف، موارد افزوده ویراستار، در داخل قلاب [] قرار گرفته و در آخر، جمله «و به اضافه» اضافه شده است. نگارنده لازم می‌داند که تشکر خود را از مرکز اسناد انقلاب اسلامی که کپی اعلامیه‌های مراجع و علما را در اختیار اینجانب قرار داد و از برادر فاضل و ارجح جیب آقای محمد رضا کائینی که نیمی از تصاویر بزرگان روحانی را به بنده لطف کردند، و نیز از فرزندان و همسران و رجبی که با حوصله تمام نیم دیگری از آن تصاویر را تهیه و تنظیم و اسکن کردند، از سر بزرگوارم آقای محمد رجبی که با وجود اشتغال فراوان، متن کتاب را ملاحظه کرده و نکات ارزشمندی را یادآور شدند؛ همچنین از سرکار خانم اکرم شفیعی‌پور که نمونه‌خوانی و تهیه اعلام کتاب را برعهده داشتند، و سرکار خانم سمیه تمیمی که تایپ چندباره و صفحه‌بندی کتاب را انجام دادند، صمیمانه تشکر نمایم.

۱. لازم به یادآوری است که سخنرانی‌های امام خمینی در سال ۱۳۴۱ و از جمله سخنرانی معروف مورخ ۱۳۴۱/۹/۱۲ در صحیفه نور منحصرأ برگرفته از همین کتاب است.

و کشتی طوفان زده مسلمین را از غرقاب‌های وحشتناک نابودی به ساحل نجات رهبری نموده‌اند، ولی چون این حقایق به قلم نیامده و به زبان روز نگارش نیافته است، جز عده معدودی کسی از آن اطلاع ندارد. به همین جهت از ده سال پیش که رسماً شروع به نویسندگی کردم نخستین موضوعی که جلب توجهم را نمود، بحث و تحقیق در احوال علمای اسلام و نگارش شرح حال و بیوگرافی آنان بود، به طوری که تاکنون که سی و سومین بهار عمر را پشت سر می‌گذارم نزدیک به ده جلد کتاب حاوی شرح حال علما به طرزی نوین و سبکی قابل فهم عموم تألیف نموده و قسمت عمده نیز منتشر شده است. حتی چهار سال پیش که مجله علمی و دینی مکتب اسلام در حوزه علمیه قم تاسیر بود منتشر شود، از میان آن همه موضوعات، من نگارش «شرح حال علمای شیعه» را پذیرفتم و قلم خود را در این راه به کار انداختم که آن مقالات نیز به خواست خداوند به صورت یک دوره کامل بیوگرافی علمای اسلام و رجال عالیقدر شیعه منتشر خواهد شد.

ولی این یک حساب می‌کنم - به عللی که از ذکر آن خودداری می‌شود - این موضوع را دیگر دنبال نکنم. برای اکنون در یک سلسله محذورات و موانع چیزی ندیده‌ام! هر چند نظر من رضایت خدا و خدایان به من و بزرگداشت پاسداران دین بوده است، تنها کسی که در این راه، نویسنده را تشویق نمود و خست و رگ و پر ارزشم را ستود مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سره العزیز بود.

آن مرد الهی و پیشوای عالیقدر روحانی ایران تا پای وجودش را تقوی و فضیلت و قدس و حقیقت سرشته بود و به فرموده خودشان قشمتی از عمر گرانبهای خود را صرف مطالعه احوال رجال اسلام و علمای گذشته شیعه نموده بودند - به سببی که در شرح زندگانش نوشته‌ام^۱ - مرا در این راه، زیاد تشویق می‌کرد و به نحو شایسته‌ای می‌نوشت. من نیز بنا داشتم که این راه دشوار را پیموده و به خواست خداوند به پایان آورم، ولی برنامه کار من در این زمینه، نگارش شرح احوال علمای گذشته شیعه از قرن چهارم هجری تا شش آیت الله بروجردی بود، ولی چنان که می‌بینید در خصوص این کتاب تغییر مسیر داده‌ام.

علت چیست ؟

اولاً، چنان که در این کتاب ملاحظه می‌کنید نهضتی عظیم به وسیله روحانیون ایران در این کشور به منظور دفاع از دین مقدس اسلام و حفظ قرآن مجید به وقوع پیوست که از هر جهت

۱. [استاد دوانی چاپ اول آن کتاب را در چهلم رحلت آیت الله بروجردی (ره) منتشر کرد. آخرین ویرایش این کتاب در سال ۱۳۷۴ توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی، و به عنوان جلد دوازدهم مفاخر اسلام انتشار یافت. موضوع مورد اشاره - و بهتر است گفته شود گلابی - پدرم در صفحات ۱۱ - ۱۷ همین کتاب و نیز ص ۲۱۷ تا ۲۲۱ جلد اول خاطرات ایشان به نام نقد عمر (تهران: رهنمون، ۱۳۸۳) آمده است. ویراستار]

جالب و مهم بود. دولت دانسته یا ندانسته تصویب‌نامه‌ای گذراند که سه مورد آن با اصول مقدس اسلام مابینت داشت بلکه اساس دین را متزلزل می‌ساخت. در تمام مدتی که این قیام روحانی و نهضت دینی جریان داشت، جرائد مملکت یک کلمه در این باره ننوشتند و بعداً که بحمدالله دولت بالاخره نصایح علما را پذیرفت و حرف خود را پس گرفت و تصویب‌نامه را لغو کرد - حتی کمی قبل از حل قضیه - بعضی از روزنامه‌ها و مجلات مزدور و رسوا که گردانندگان آن در منجلا ب اجتماع می‌لوند و از راه نمایش جست و خیز زنان رسوا و شرح و تفصیل قتل و جنایات و جعل اکاذیب و قلب حقایق، امرار معاش می‌کنند، حملات ناجوانمردانه‌ای به روحانیون ایران و مراجع قیه پیشرو این نهضت بودند نموده و برای انحراف افکار ملت و ایجاد اختلاف در صفوف مردم و تضعیف روحانیت، مشغول سمپاشی شده و از هرگونه تهمت و افترا و نسبت‌های ناروا برخلاف ماده ۱۱ از قانون مطبوعات^۱ و اصل بیستم متمم قانون اساسی^۲ ابا ندارند.

با اینکه زعمی مکرر عامیه مکرر به دولت تذکر داده‌اند که جلو اعمال خلاف قانون مطبوعات را بگیرند مگر کسی در این فکر نیست بلکه به عناصر هتاک و مفتضح، میدان می‌دهند که هرچه خواستند بکنند و کسی هم ترسی نداشته باشند! از این رو ما نیز طبق وظیفه دینی، اقدام به انتشار این کتاب نمودیم تا هم جواب گویایی به این هرزه‌درایی‌ها باشد و هم افراد بی‌اطلاع از نهضت اخیر، چنانکه کسی باین مطالب گردند و این سمپاشی‌ها نتواند اذهان ساده آن‌ها را مشوب سازد.

منظور ما بیان حقایق و نشان دادن ارزش این نهضت است که در سایه اتحاد و اتفاق و صمیمیت تمام حوزه‌های علمیه شیعه ایران و عراق و نمود قابل مراجع تقلید و آیات عظام و روحانیون شهرستان‌ها و اکثریت قریب به اتفاق مردم متدین و سلیقه به نتیجه کامل رسید و حسن ختام یافت.

بنابراین چنانچه در ذکر اسامی مراجع بزرگ و آیات عظام که پیشروی این مردم مسلمان می‌باشند، از آوردن القاب و تعبیرات شایسته کوتاهی شد و همه را به لقب مخبر «آیت الله» - که به افراد پائین‌تر از آن‌ها نیز اطلاق می‌شود - یاد کرده‌ایم پوزش می‌طلبیم؛ زیرا چنانچه بود آن بزرگواران اطلاع دارند و در حضور خودشان نیز تذکر داده‌ام، مقصود ما شرح اقدامات مؤثر بسیار

۱. [ماده ۱۷ از فصل چهارم: تخلفات لایحه قانونی مطبوعات (مصوب ۱۳۳۴/۵/۱۰) چنین است: هرگاه در روزنامه یا مجله یا هرگونه نشریه دیگر، مقالات یا مطالب توهین‌آمیز و یا افترا و یا برخلاف واقع و حقیقت، خواه به نحو انشاء و یا به‌طور نقل کتب به شخص اول روحانیت و مراجع مسلم تقلید درج شود، مدیر روزنامه یا نویسنده، هر دو مسئول و هر یک از یک سال تا سه سال به حبس تأدیبی محکوم خواهد شد و رسیدگی به این اتهام، تابع شکایت مدعی خصوصی نیست. ویراستار]

۲. [اصل بیستم: عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و میزری در آن‌ها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده، بر طبق قانون مطبوعات، مجازات می‌شود. اگر نویسنده، معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند. ویراستار]

ارجدار آنان بوده که کاملاً در این کتاب منعکس است. پس اگر در بعضی موارد به اختصار و اشاره و حتی سکوت برگزار نموده باشیم، هر چند از نظر تاریخی لازم بود ثبت شود، ولی چون با نظر ما که خدمت به دین و روحانیت است منافات داشت از تصریح و نگارش آن خودداری کردیم.

همچنین اگر ما از مشروطه و قانون اساسی و غیره صحبتی به میان آورده‌ایم، منظور این نیست که طرفدار تمام قوانین مشروطه و غیره هستیم، بلکه خواسته‌ایم با دولت به وسیله قانون و منطقی خودشان صحبت کنیم. در بحث «مشروطیت ایران» هم نظر ما این است که علمای دینی رای را برارزه با ظلم و استبداد خیال می‌کردند مجلسی به وجود خواهد آمد که طبق دستور اسلام و قس عمل شود، ولی به محض این که احساس کردند دست‌هایی در کار است که قوانین ضد دین به نام مشروطه وضع کنند و جلوی نفوذ دین و قوانین دینی را بگیرند، نه تنها خود را کنار کشیدند بلکه با مشروطه مجلس و بعضی از مواد قانون اساسی به مبارزه و مخالفت برخاستند و به عبارت روشن‌تر این دستورات قرآن مجید و تعالیم عالیّه اسلام و احکام حیات بخش این دین خنیف که «حَلَالٌ مَحَرَّمٌ لِّیْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ»، ما مسلمانان - خاصه ملت ایران که پیروان مذهب اهل بیت پیغمبر هستیم - هیچ‌گونه نیازی به قانون دیگری نداریم.

به همین جهت نیز راجع به این قلم در تمام بیاناتی که شفاهاً فرموده و قسمت عمده آن در آخر این کتاب عیناً درج است تصریح به این معنی نموده و صحبت از قانون اساسی و مشروطه که در بعضی تلگرافات آنها درج شده بود، در موارد استثنائی بوده و فقط به منظور الزام خصم و جدل، اظهار داشته‌اند.

این کتاب با کمال عجله نوشته و تنظیم شده و با اینکه بنا داشتیم از ۱۵۰ صفحه تجاوز نکنند، مع‌الوصف خیلی بیشتر از کار در آمد. بدین روی پیدمانی خاطر و افسردگی روح که نویسنده را به واسطه بعضی از محذورات هنگام تألیف چاپ این کتاب روی نمود، موجب شد که متأسفانه بعضی از اغلاط که باعث کمال انفعال است در کتاب درج شده؛ ولی گمان نمی‌کنم هر کس به جای ما بود نیز از این بهتر جهات کار را رعایت می‌کرد.

امیدواریم مطالب این کتاب مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی به وجود روحانیون خود ببرند و فریب تحریکات دشمنان دین را نخورند. ما چون تألیف این کتاب را به جهاد فی سبیل الله می‌دانیم، لذا با توکل به ذات بی‌زوال خداوند، اقدام به نشر آن نمودیم.

«وَمَا تَوْفِیقِی اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ.»^۱

قم: ۱۵ دیماه ۱۳۴۱ / مطابق ۸ شعبان ۱۳۸۲

علی دوانی

۱. [سوره مبارکه هود، آیه شریفه ۸۸: تَوْفِیقٌ مِّن تَعَالٰی بِهَا خَدَّاسْتُ . به او توکل کرده ام و به درگاه او انابه می‌کنم.]

مقدمه مؤلف

از باب روحانیت شیعه

امتیاز روحانیت شیعه نسبت به سایر مقامات روحانی مسلمین و ملل غیراسلامی به این است که هیچ‌گاه مدعی برتری نسبت‌ها و زمامداران وقت نبوده و نیست؛ به این معنی که برای حفظ موجودیت و اداره حوزه‌های علمی و تشکیلات خود، غیر از وجوهی که مردم مسلمان به عنوان حقوق شرعی به آن‌ها می‌پردازند، از هیچ مقامی چیزی نمی‌پذیرد و به همین جهت نیز همیشه آزادی عمل داشته و استقلال خود را حفظ کرده است.

روحانیت شیعه هر چند بواسطه بدست گرفتن بودجه ثابت و کافی، تاکنون نتوانسته است آن طور که می‌خواسته سر و سامانی به سامان تشکیلات خود بدهد و برنامه کارش را چنان که می‌باید تنظیم و اجرا کند، ولی در عین حال این مزیت و افتخار را دارد که در طول تاریخ، مستقل بوده و در لحظات حساسی که دین و ملت و مملکت اسلامی در معرض خطرهای داخلی و خارجی قرار گرفته، به یاری آن‌ها برآمشته و در این راه از هیچ‌گونه مجاهدت و فداکاری دریغ ننموده است.

به شهادت تاریخ، روحانیت شیعه در اغلب انقلابات و تحولات و نهضت‌های ملی و دینی که در ایران و عراق روی داده همواره پیشرو و مشق‌آفرین بوده تا جایی که بسیاری از آنان مورد انواع مشقت‌های طاقت‌فرسا قرار گرفته، حتی گروهی جان شیرین خود را نیز از کف داده‌اند. برای استحضار خوانندگان محترم چند نمونه از این زحمات می‌یابد.

خواجه نصیرالدین طوسی و حمله مغول

حمله مغول در نیمه اول قرن هفتم هجری به ایران و سایر ممالک اسلامی، برای مسلمانان و خاصه ایرانیان فاجعه دردناکی به شمار می‌رود که زیان‌های مادی و معنوی جبران‌ناپذیری به بار آورد.

هنگامی که نواحی مرکزی ایران و بغداد (پایتخت خلافت اسلامی) مورد حمله بیرحمانه آن قوم وحشی به سرکردگی هلاکوخان (نوه چنگیز) قرار گرفت و از این راه ضربتی عظیم بر پیکر استقلال سیاسی و مفاخر دینی و ملی ما وارد گشت، روحانی بزرگ شیعه و فیلسوف عالقدر اسلام، خواجه نصیرالدین طوسی، مانند خورشید فروزانی از آن افق تیره درخشیدن گرفت و در پرتو افکار بلند و همت والا و تدبیر کافی و پشتکار خارق‌العاده‌اش توانست از ویرانی‌ها و قتل‌عام‌های بیشتر مغولان در ایران و سایر ممالک اسلامی جلوگیری به عمل آورد و بسیاری تا به کالبد ناتوان هموطنان و هم‌کیشان خود بدمد و با تأسیس رصدخانه و آکادمی نجوم سری، در شهر مراغه آذربایجان، از اطراف ایران و ممالک اسلامی، فلاسفه، مهندسين، مذمبین، ریاضدان‌ها، پزشکان، فقها و محدثین را گرد آورد و هر یک را در رشته مخصوص به خود به کار داشت. هلاکو شاه خونخوار مغول را به آنجا آورد و به عمران و آبادی و ترمیم ویرانی‌ها و احیای علم و بزرگداشت علما و دانشمندان و شخصیت‌ها و سیاستمداران ایرانی و مسلمان، مشغول گردید و بدین گونه مجد و عظمت گذشته ما را تجدید، و بنای ایران نوینی را بر اساس نوتری اساس نمود.

علامه حلی و سلطان محمد خدابنده

بعد از مرگ هلاکو و فرزندش «اباقا» ایران وی کم‌کم رنگ محیط اسلامی به خود گرفته و نسبت به مذهب اسلام ابراز تمایل نمودند. نوه هلاکو سلطان محمد خدابنده معروف به «الجبایتو» رسماً مسلمان و پیرو مذهب اهل سنت گردید. مذهب اکثریت ایرانیان آن عصر بود، ولی بعداً بر اثر تضادی که در اعتقادات اهل سنت و مذهب اختلافاتی که علمای آنان با یکدیگر داشتند، یک باره از اسلام آوردن خود پشیمان شدند و مدت‌ها به حالت تردید به سر برد.

۱. برای اطلاع کامل از خدمات علمی و سیاسی و شخصیت جهانی خواجه رجوع کنید به کتاب یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی، نشریه دانشگاه تهران، و مقالات نویسندگان در مجله مکتب اسلام از شماره ۹ سال سوم تا سال چهارم. [مشخصات کامل منابع فوق از این قرار است: یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی، ۲ جلد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶. علی دوانی. «با مفاخر اسلام آشنا شویم: خواجه نصیرالدین طوسی (۱ تا ۷)». درس‌هایی از مکتب اسلام، س ۳، ش ۹، ش مسلسل ۲۳ (مهر ۱۳۴۰ / جمادی الاولی ۱۳۸۱)، ص ۵۱ - ۵۴؛ س ۳، ش ۱۰، ش مسلسل ۳۴ (آذر ۱۳۴۰ / جمادی الثانی ۱۳۸۱)، ص ۵۹ - ۶۴؛ س ۳، ش ۱۱، ش مسلسل ۳۵ (دی ۱۳۴۰ / رجب ۱۳۸۱)، ص ۵۲ - ۵۸؛ س ۴، ش ۲، ش مسلسل ۳۸ (فروردین ۱۳۴۱ / شوال ۱۳۸۱)، ص ۲۲ - ۲۷؛ س ۴، ش ۳، ش مسلسل ۳۹ (اردیبهشت ۱۳۴۱ / ذی‌العقده ۱۳۸۱)، ص ۲۲ - ۲۸.

بعدها پدرم توفیق یافت تا سلسله مقالات «با مفاخر اسلام آشنا شویم» را که در مکتب اسلام می‌نوشت ادامه داده و به صورت چندین جلد کتاب و تحت عنوان مفاخر اسلام منتشر سازد. برای اطلاع از شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی در این کتاب ر. ک. به: مفاخر اسلام، جلد چهارم: از ابن‌ادریس حلی تا شهید ثانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات ۱۳۷۸، ص ۹۶ - ۱۶۱. ویراستار]

حتی بر اثر اصرار روحانیت مغول که شاه را از پذیرفتن دین اسلام سرزنش می کردند، نزدیک بود به آئین بت پرستی (کیش نخست خود) برگردد!

در آن لحظه خطرناک و بسیار حساس، علامه حلی، سرآمد مجتهدین شیعه و بزرگترین شخصیت علمی اسلامی عصر (متوفای به سال ۷۲۶ ق)، به فریاد شاه متحیر رسید و نه تنها تردید او را در سایه علوم سرشار و منطق نیرومندش بر طرف ساخت، بلکه عقیده اش را نسبت به دین حنیف اسلام محکم نمود و با شیعه نمودن شاه و سران مملکت و آشنا ساختن آنان به منصف خرد پسند اهل بیت پیغمبر (ص)، جامعه ایرانی و سایر مسلمین را از خطر زوال و نیستی، حفظ و این راه خدمتی بس بزرگ به ایران و اسلام نمود.

روحانیت در عصر صفوی

در دوره صفویه که مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد، روحانیون نامدار از راه تعمیم و توسعه علم و عقل و تنظیم قوانین کشوری و طرح های عمرانی، به منظور ساختمان شهرها و خیابان ها و ایجاد باشکوهی که هنوز هم در اصفهان و بعضی از شهرهای ایران باقی و مورد بازدید و اعجاب و تحسین دوست و دشمن قرار می گیرد، خدمات ذیقیمت و غیرقابل انکاری به کشور ایران نمودند. از جمله حقیق ثانی شیخ علی کرکی جَبَل عاملی، میر غیاث الدین منصور شیرازی، شیخ بهائی سیستانی، صدر المتألهین شیرازی، سلطان العلمای اصفهانی و ملا محمدتقی مجلسی را باید نام برد.

در اواخر دوره صفوی که شاه سلطان حسین ضحاکت رسید، با این که مردی بی تدبیر و ضعیف النفس بود، مع الوصف وجود شخصیت های نامی چون علامه ملا محمدباقر مجلسی، بزرگترین روحانی آن روز ایران، رمز آرامش و حفظ مملکت از هر گونه آشوب و انقلاب داخلی و سلطه خارجی بود. ولی با مرگ مجاهدان، ایران وزنه سنگین [دینی] خود را از دست داد - خفت عقل و عدم لیاقت شاه اشکاف شرابباریان خائن، وزرای بداندیش و خواجه سرایان با نفوذ از هر طرف شاه بی اراده را احاطه کردند؛ شرابخواری و هرزگی، دربار و دولت را فرا گرفت و حکام سنگدل در برابر مملکت به آزار مردم بینوا پرداختند؛ از جمله یک نفر مسیحی به نام گرگین خان را به حکومت قندهار

۱. رجوع کنید به شماره های ۳ - ۴ - ۵ سال چهارم مجله مکتب اسلام.

[اطلاعات درست و کامل این مقالات از این قرار است:

علی دوانی. «با مفاخر اسلام آشنا شویم: علامه حلی (۱ - ۴)»، درس هایی از مکتب اسلام، س ۴، ش ۶، ش مسلسل ۴۲ (تیر ۱۳۴۱ / صفر ۱۳۸۲)، ص ۴۴ - ۴۷؛ س ۴، ش ۹، ش مسلسل ۴۵ (مهر ۱۳۴۱ / جمادی الاول ۱۳۸۳)، ص ۳۹ - ۴۴. و نیز ر. ک. به: مفاخر اسلام، جلد ۴، ص ۲۴۳ - ۲۸۲. ویراستار]

تعیین کردند. بدرفتاری و سخت‌گیری‌های او افغان‌ها را متوجه اصفهان و گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین ساخت.

بدین‌گونه آثار بدبینی و ضعف و زبونی در ارکان مملکت ظاهر گشت و به طور خلاصه، اوضاع مملکت چنان پریشان و آشفته شد که سرانجام منجر به سقوط اصفهان توسط محمود افغان و از دست رفتن استقلال ایران و انقراض سلسله صفویه گردید.

دشمنان ایران و خاورشناسان غربی امثال ادوارد براون انگلیسی، که نفوذ روحانیت و نصیح گویان آن‌ها را مانع تأمین مقاصد استعماری دولت‌های متبوع خود می‌دانستند، برخلاف نص صریح تاریخ، سقوط اصفهان را عکس‌العمل نصیح گرفتن روحانیت و نفوذ فوق‌العاده علامه مجلسی دانستند. وسیله، مردم مسلمان ایران را نسبت به روحانیون خود بدبین و با ایجاد شکاف و اختلاف و تضعیف قدرت مؤثر روحانیت، راه برای مطامع دول استعماری باز شود. در صورتی که علامه مجلسی (متوفی به سال ۱۱۱۰ هجری قمری)، فقط چهار سال هم‌عصر شاه سلطان حسین بود. علی‌اصغر در سال ۱۱۳۵ هجری یعنی بیست و پنج سال بعد از وفات مجلسی سقوط کرد.^۱

میرزای شیرازی و فتوای تباه

در سال ۱۳۰۷ هجری قمری یک کمپانی انگلیسی [رژمی] امتیاز دخانیات ایران را به مدت پنجاه سال از ناصرالدین شاه قاجار گرفت به خرید و فروش تنباکو و توتون ایران مطلقاً در انحصار کمپانی خارجی مزبور باشد و در عوض، هر سال هشتاد هزار لیبره انگلیسی به خزانه عامره اعلیحضرت پرداخت نماید.

کمپانی پس از کسب امتیاز، نمایندگان خود را وارد ایران نمود. به تمام شهرها حتی قصبات و دهات کشور اعزام و با تأسیس ادارات دخانیات - که مستقیماً وسیله خود آن‌ها اداره می‌شد - از هر جهت زمینه را بر مردم تنگ گرفتند.

۱. برای اطلاع بیشتر از خیانت نویسندگان مغرب زمین در این مورد، رجوع کنید به شرح حال علامه مجلسی در کتاب وحید بهبهانی و مقدمه مفصل کتاب مهدی موعود، تألیف نویسنده این کتاب. [نظر به اینکه دو کتاب مورد اشاره پدرم در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ منتشر شده‌اند و اکنون آن چاپ‌ها در بازار کتاب موجود نیست، مشخصات شرح حال علامه مجلسی در ویرایش‌های بعدی این دو کتاب از این قرار است: ۱. مفاهیر اسلام، جلد نهم: استاد کل وحید بهبهانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶-۱۲۵؛ ۲. مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار علامه مجلسی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۹ [بی‌تا]، ص پنجاه و سه تا صد و سی دو. در سال ۱۳۶۸ پدرم موفق شد که شرح حال علامه مجلسی را به صورت کتاب مستقلی منتشر سازد و سه سال بعد با تجدید نظر و اضافاتی آن را در مجموعه مفاهیر اسلام منتشر ساخت. مشخصات آخرین چاپ کتاب از این قرار است: مفاهیر اسلام، جلد هشتم: علامه مجلسی بزرگرمرد علم و دین. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ویراستار]

علمای بیدار ایران دیدند که اگر علاج واقعه را قبل از وقوع نکنند و هر چه زودتر جلوی این سیل بنیان‌کن را نگیرند - امروز دخانیات محدود شد و فردا معدن طلا و نقره و پس فردا ذغال و چوب و نمک ایران و غیره هم به همین سرنوشت مبتلا می‌شود - لذا دیری نخواهد پایید که انگلیسی‌های کهنه‌کار و حيله‌گر، تمام اقتصاد مملکت را که شریان حیاتی مسلمانان ایران است به دست گرفته و به مرور ایام، نفوذ و اقتدار خود را در سراسر کشور گسترش خواهند داد. حتی هم آن می‌رفت مانند هندوستان که کمپانی انگلیسی هند شرقی وسیله استعمار آن کشور پهناور گردید، مملکت ایران را نیز پس از چندی در دام استعمار خود گرفتار ساخته ضمیمه امپراتوری بریتانیای کبیر کند.

بدین لحاظ علمای ایران موضوع را فوراً به اطلاع اعلم علمای عصر، مرحوم آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی که در عراق عرب و شهر سامره می‌زیست رسانده و سؤال زیر را از وی نموده و آن زعیم برجسته نیز برای مشهور و تاریخی خود را در جواب آن‌ها صادر فرمود.

سؤال

إدام الله ظلكم العالی. با این وضع که در بلاد اسلام از بابت عمل تنباکو پیش آمده، فعلاً کشیدن قلیان شرعاً چه صریحاً حرام است و کلیف مسلمانان چیست؟ مستدعی آنکه تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید.

جواب

بسم الله الرحمن الرحیم. البوم استعمال تنباکو و نوتون تأیید نمی‌گردد، در حکم محاربه با امام زمان عجل الله فرجه است.

محمدحسن الحسینی
این فتوای صریح و حکم مختصر، چنان شور و غوغایی به راه انداخت که طوفانی از احساسات پدید آورد که در اندک زمانی اوضاع مملکت به هم ریخت و مخصوصاً برای انقلب و سخت به هیجان آمد. مردم قلیان‌ها را شکستند و از خرید و فروش تنباکو و اجزاء وابسته آن خودداری کردند و جداً از ناصرالدین شاه خواستند که استعمال دخانیات را طبق فتوای مرجع تقلید حرام دانسته و قرارداد خود را با کمپانی انگلیسی فسخ و امتیاز آن را لغو کند.

ناصرالدین شاه که ذاتاً مردی مستبد بود و در آن موقع منافع سرشار خود و اطرافیانش را در معرض خطر می‌دید و نمی‌خواست قدرت قاهره حکومت مطلق العنانی خود را با یک غوغای عمومی بر اثر فتوای مرجع تقلید از دست بدهد، تا آنجا که می‌توانست پافشاری کرد و امتیاز کمپانی انگلیسی را مفید و عادلانه دانست!

وی به جای اینکه به نصایح خیرخواهانه و راهنمایی بمورد مراجع دینی احترام بگذارد و قرارداد منحوس مزبور را لغو کند، به عکس، طبق معمول به تهدید و ارعاب علمای بزرگ تهران که مجری فتوای میرزای شیرازی بودند - مخصوصاً میرزا حسن آشتیانی - پرداخت و به عبارت روشن‌تر، واقعی به حکم مرجع تقلید ننهاد!

ناظم الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان که خود در آن واقعه در تهران ناظر بوده می‌نویسد: «بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم [تحریم تنباکو] منتشر شد و همه اطاعت کردند، ترک استعمال دخانیات نمودند. چون حال بدین منوال شد کمپانی به توسط قوام الدوله، وزیر امور خارجه، شکایت به ناصرالدین برد. شاه عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی برستاد که باید در ملاءعام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید.

مرحوم میرزا شوق اخیر را قبول فرمود و عازم بر حرکت شد که اهالی طهران از اعلی و ادنی، زن و مرد، سید و شیخ، غریب و خودی، بومی و شهری، حر و مملوک، از صغیر و کبیر به هیجان آمده روزی در ارک شهر افتاد و همه ناله‌کنان و فریاد زنان، وا شریعتا گویان به هر طرف در حرکت و شور و شوق طواف کنان بودند و به فاصله یک ساعت تمام دکانین و سراها بسته و تعطیل عمومی شد.

راستی شور ملی را چه اثر است! به خاطر داد که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریان بودم و سبب آن گریه را تاکنون ندانسته‌ام. مرحوم آقا سید علی اکبر مجتهد تفرشی و سایر علماء، اطراف جناب میرزا را گرفته، هنگامه برپا شد. مجد میرزا عیسی وزیر و عبدالله خان والی و مجدالدوله خدمت جناب حجت الاسلام میرزای آشتیانی را دیده عرض کردند: شاه فرموده است امتیاز داخله ایران را موقوف کردیم که در داخله ایران اقامه شود و بیع و شری منحصری نباشد، لکن امتیاز خارجه با کمپانی است. حالا از صرافت و ضلالت دولت منحرف نشوید و در ملاءعام قلیان بکشید. جناب حجت الاسلام فرمود: خلاف حکم را نمی‌توان نمود و شوق عصای مسلمانان را نمی‌نمایم.

عبدالله خان والی در مقام اجراء حکم شاه برآمده و گفت: حتماً باید این بکشید، که یک دفعه مرحوم آقا سید محمدرضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بی‌حاشی بد گفتن را گذاشت که: «شاه ... و تو و نائب السلطنه غلط کردید، دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان»، الخ. مردم که این تغییر آقا را دیده به هیجان آمدند. مجدالدوله از مجلس حرکت کرد که فرار کند، او را به میان گرفتند، نزدیک بود کار او را یکسره نمایند...

متعاقب این جریان، مردم به طرف ارک سلطنتی حرکت نموده، نائب السلطنه کامران میرزا عصبانی شد و آقابالا خان معین نظام به سربازان دستور تیراندازی داد، اما سربازان اطاعت

نکرده به طرف هوا شلیک کردند؛ فقط چند سرباز مردم را هدف گلوله قرار دادند و جمعی کشته شدند و این خود، غوغای بیشتری شد. صدای گریه از حرمسرای ناصرالدین شاه بلند شد که: «چرا به روی علما و مسلمانان تیراندازی می‌کنید و مخالفت فتوای مرجع تقلید می‌نمائید؟». کلفت‌ها و خدمهٔ دربار، دست به قلیان و سایر دخانیات زدند و کارمندان مسلمان دخانیات استعفا دادند...»^۱

۱- امتیاز کمپانی انگلیسی

پس از آنکه بر اثر پافشاری و استقامت علمای دینی و احساسات پرشور و همگانی مردم تهران و شهرستان‌ها - که حتی دهات و قصبات مملکت را نیز فرا گرفته و یک حالت فوق‌العاده به وجود آورده بود - انصوح‌الدوله شایعه اعلان جهاد در صورت عدم تمکین شاه از دستور صریح مرجع تقلید، ناصرالدین شاه را براساس دستور داد هیئتی از مجتهدین تهران به این شرح: مرحوم میرزا حسن آشتیانی، حاج شیخ محمد نور علی‌نوری، آقا سید محمد تقی کاشانی، و هیأتی از رجال دربار و دولت به این شرح: آقا سید محمد رضا طباطبائی و آقا سید محمد تقی کاشانی، و هیأتی از رجال دربار و دولت به این شرح: نائب السلطنه کامران میرزا، میرزا عباس‌آقا، امین السلطان صدراعظم، حاج امین السلطنه، امین الدوله، مشیرالدوله، قوام الدوله و محسن الدوله، جلسه‌ای تشکیل داده و امتیاز نامهٔ کمپانی انگلیسی را مطالعه نموده چنانچه آن را مخالف شرع و عرصهٔ مردم ایران به حال مردم ایران دانستند، به شاه گزارش دهند تا دستور لغو آن را صادر کند. پس از مطالعه و بررسی دقیق، امین السلطان متقبل گردید که امتیاز را لغو کند و معامله را فسخ نماید و علما هم متعجب شدند که شایعه اعلان جهاد را تکذیب نموده و مردم را دعوت به آرامش نمایند.

در این میان، عمال دولتی طبق معمول شایع ساختند که فتوای خلیفای بغداد استعمالاتی را که از میرزای شیرازی نیست، و چون تا حدی مردم دچار شک و تردید شده بودند، برای رفع هر گونه تردید، موضوع را از خود میرزا سؤال، و آن مرجع دل‌آگاه و با شهامت همواره در جواب تلگراف علمای تهران و شیراز و تبریز و اصفهان و سایر شهرستان‌ها نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم. بلی، حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمزّه از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود، اخبار به رفع نکنم، منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.»^۲

۱. محمد ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان؛ بخش اول. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: نشر آگاه - نوین. چاپ چهارم ۱۳۴۲، ص ۱۹ و ۲۰. ویراستار

۲. شیخ حسن اصفهانی کربلایی. تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو. به کوشش رسول جعفریان. قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۴. ویراستار

سرانجام ناصرالدین شاه ناگزیر شد فرمان الغاء امتیاز کمپانی مزبور را به خط خود خطاب به امین السلطان (صدر اعظم) به شرح زیر صادر نماید:

«جناب امین السلطان! امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود، این روزها امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیه این عمل به طرز سابق شد. حالا به تمام علما و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و به تمام رعایا حالی نمایند (۱۳۰۹)».

بدین گونه غائله امتیاز انحصار دخانیات ایران به یک کمپانی خارجی انگلیسی که تا پنجاه سال نفوذ سیاسی خود را به دولت و ملت ایران تحمیل می کرد و حتی به قیمت از دست رفتن استقلال مملکت تمام می شد، با اقدامات روحانیون و مراجع بیدار دینی پایان یافت.

سیدجمال بدین سیدآبادی

در نیمه دوم قرن نوزدهم سیدآبادی [نیمه دوم قرن سیزدهم هجری قمری] و همزمان با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، در پایتخت ایران جدید و علوم و صنایع، پیشرفت حیرت انگیزی نموده بود. هر روز به ترقیات تازه ای مبتل می شد. در هر مرحله، پیروزی نوینی کسب می کرد؛ به طوری که در اغلب کشورهای اروپایی مردم در شاه آیدی و حکومت قانون، زندگی سعادتمندانه ای را دنبال می نمودند. ولی بدبختانه ممالک اسلامی - چه آن ها که همان زمان ها در زنجیر استعمار اروپایی گرفتار شده بودند، و چه کشورهای مستقل - هنوز در خواب غفلت به سر می بردند.

به همان میزان که اروپا کاملاً بیدار و در تمام رشته ها سرگرم کار و کوشش بود و هر روز گام تازه ای به طرف تمدن برمی داشت، در خاورمیانه و ممالک اسلامی حکومت فردی و دیکتاتوری با فشاری هر چه تمام تر مستقر بود. مردم ستمدیده ای که کشورها در زیر یوغ حکومت استبداد، از نعمت آزادی فردی و حیات اجتماعی به کلی بی نصیب بودند، هر کس به هر وسیله می توانست به مردم ظلم می کرد و آن ها را مانند گوسفند می دوشید؛ مصلحتاً در ایران مظالم شخص شاه و درباریان و خودسری شاهزادگان و فشار دولت ها و خدایان کدخدایان دهات و قصبات جان مردم را به لب رسانده بود...

در چنین محیط تاریک و موقع باریک، یک نفر روحانی ایرانی روشندل با اراده سیاستمدار سخنور و نویسنده زبردست، قیام نمود و پرچمدار آزادی مسلمین و منادی بیداری ملل مشرق زمین گشت و در صدد بود که اساس حکومت های فردی و روش های استبدادی ممالک اسلامی را که علت العلل تمام بدبختی های مسلمانان بود، به کلی ریشه کن کند و مردم را با اوضاع دنیای جدید و تحولات و انقلابات اروپا آشنا ساخته، مانند آنان به سوی ترقی و تکامل جلو ببرد.

این مرد نامی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود که قهراً خوانندگان نام او را شنیده و کم و بیش با زندگانی او آشنایی دارند. سیدجمال‌الدین به ممالک اسلامی مصر و حجاز و ترکیه و عراق و سوریه و کشورهای مسیحی روسیه و فرانسه و آلمان و انگلستان و غیره، سفر کرد و در مجامع مسلمین - اعم از شیعه و سنی - با قلم و بیان، فکر بلند خود را دنبال نمود و همه جا نیز با استقبال فوق‌العاده‌ای مواجه گشت و شاگردان بسیاری تربیت کرد و آنها نیز مانند خود وی در راه بیداری مسلمانان جهان و مبارزه با ظلم و زور پادشاهان و حکام وقت، خدمات بالارزش و لیاقت شایسته‌ای از خود نشان دادند.

پیام سیدجمال‌الدین اسدآبادی موجب بیداری تمام ممالک اسلامی شد، ولی متأسفانه وجود حکومت‌های فردی مانع به ثمر رسیدن آمال و آرزوهای بزرگ او بود. سیدجمال‌الدین دوبار به ایران آمد: بار اول [سال ۱۳۰۰ ق.] از راه نجد و حجاز، به دعوت ناصرالدین‌شاه که آوازه او را شنیده و شیفته شخصیت بهمانی ری شده بود و مورد توجه شاه واقع گردید، ولی چون افکار انقلابی داشت و از آزادی و ضابطه حکومت استبدادی دم می‌زد، مورد بی‌اعتنائی شاه قرار گرفت.

سید به واسطه اطلاعات علمی و سیاسی و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاق لسان و حسن بیان، به اندازه‌ای در نزد علماء و ارکان ایران نفوذ و موقعیت پیدا کرد که در آن عصر کمتر کسی می‌توانست به آن مقام عالی رسیده و ولی او که بی‌اعتنائی شاه را نسبت به خود دید، از راه روسیه به اروپا سفر کرد تا اینکه در سال ۱۳۰۶ هجری قمری که ناصرالدین‌شاه به اروپا رفته بود در مونیخ با شاه ملاقات کرد و مجدداً به دعوت وی به ایران آمد.

در این سفر نیز تا چندی شاه در مهمام امور از فکر باز نداشت و سید استفاده می‌نمود، ولی سید در همان حال هدف خود را دنبال می‌کرد و سختی‌ها و سختی‌ها که به نفع شاه مستبد و طرز رفتار او و درباریان نبود؛ به همین جهت امین‌السلطان (صدرالطریق) شاه را از نفوذ افکار انقلابی وی به وحشت انداخت. سید هم که بی‌مهتری شاه را مشاهده نمود، به سید عبدالعظیم (ع) رفت و مدت هشت ماه در آنجا توقف نمود و به هدایت افکار و توجه مردم به اصلاحات مملکتی و حریت و آزادی پرداخت.

ناصرالدین شاه که وضع را چنین دید در حالی که سید در بستر بیماری غنوده بود، پانصد سوار^۱ فرستاد و در سرمای زمستان و برف و باران، به طرز فجیعی او را از صحن مطهر بیرون کشیده، تحت‌الحفظ به عراق تبعید کردند؛ ولی افکار انقلابی او در ایران باقی ماند و مردم بیدار

۱. [استاد دوانی، این عدد را از قول ناظم الاسلام کرمانی نقل کرده است. ولی سید جمال‌الدین در نامه‌ای که به حاج محمدحسن امین‌الضرب نوشته و جریان دستگیری و تبعید خود را شرح داده، تعداد مأموران را بیست نفر ذکر کرده است. رک. به: محمد صدرواقفی. سید جمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی. تهران: پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۵، ص ۱۷۶. ویراستار]

شدند و اینقدر دانستند که در سایه همت عالی و اتحاد و روشن بینی، می توان با ظلم و فساد و استبداد و حکومت های فردی مبارزه کرد و نتیجه گرفت.

سیدجمال‌الدین بعد از واقعه لغو امتیاز کمپانی انگلیسی رژی، و نامه مهتج تاریخی به زبان عربی مشتمل بر شکایت از مظالم ناصرالدین شاه به میرزا نوشته که به فارسی هم ترجمه و منتشر شده و حاکی از قدرت قلم سحر و فکر قوچ و عزم آهنین آن مرد عالیقدر اسلام است.

برای اطلاع خوانندگان، نامه فارسی زیر را که سید به یکی از دوستان خود نوشته از تاریخ ۱۳۰۱ هجری ایرانیان نقل می‌کنیم:

نام: سید جمال الدین اسدآبادی به یکی از دوستان خود

در می این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوست خود محروم، نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات! نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوهم، خشم برای حبس و خوشم بر این کشته شدن. جسم برای آزادی نوع، کشته می شوم برای زندگان قوم. با افسوس می خورم از این که کشت‌های خود را ندرویدم و به آرزویی که داشتم کاملاً اِنال نگردم!

شمشیر شقاوت نگذاشت بیاری بل برق را بینم. دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم. فاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره‌زار از سلطنت، فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشته بودم رسید؛ هرچه در این زمین غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت، هیچ‌یک از تکالیف این مزرعه ها من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت. همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت. امیران به ایرانم بود!

اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند. با هزاران وقت و جهد به ترکیا احضار کردند. این نوع، مغلول و مقهور نمودند؛ غافل از این که انعام صاحب نیّت اسباب انعدام نیّت نمی‌شود! صفحه روزگار، حق را ضبط می‌کند!

باری، من از دوست گرمای خود خواهم شدم این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم‌مسلك‌های ایرانی من برسانید و زبانی به آنها بگوئید: شما كه میوه رسیده ایران هستید و برای بیداری ایرانی دامن همت به كمر زده‌اید، از حبس و قتال تفرسید، از جهالت ایرانی خسته نشوید، از حرکات مذبوحانهٔ سلاطین متوحش نگردید، با نهایت سرعت بكوشید، با كمال جلاكم، كوشش كنید!

طبیعت به شما یار است و خالق طبیعت مددکار. سیل تجدد به سرعت به طرف

مشرق جاری است. بنیاد حکومت مطلقه، منعدم شدنی است. شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص. شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانهٔ سعادت و ایرانی سَد سدید گردیده کوشش نمائید، نه در نیستی صاحبان عادات.»^۱

مشروطیت ایران به رهبری علمای دینی

عکس اصل تمام سیدجمال‌الدین اسدآبادی و فتوای مرحوم میرزای شیرازی در داخلهٔ ایران، زمام را بر بی‌نهیست و مبارزه علیه زورگویی و ظلم و دفاع از حریم دین و بیداری مسلمین مساعد کرد. در مدت سلطنت پنجاه سالهٔ ناصرالدین شاه، با اینکه چند بار وی به اروپا رفته و از نزدیک پیرفتن سربازان در علم و صنعت و بهبود وضع زندگی و اصلاحات مملکتی دیده بود، معهذای عیاشی‌ها و فساد و زبونی سیاست داخلی و خارجی دولت، ظلم و تعدی نسبت به رعیت، رشا و ارتشا و فساد در بخش‌های گوناگون که یک قدم به سوی اصلاحات برداشته شود. شهرهای ایران به صورت ربهان درآمد بود؛ بیکاری و فقر و پریشانی، دسته دسته مردم ایران را مجبور به مهاجرت به کشورهای مجاور نموده، دین و مذهب ملعبه هوی^۱ و هوس شاهزادگان و درباریان و دولتیان واقع شده بود.

در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه که نه تنها حکومت به عین‌الدوله رسید، کار ظلم و تعدی و فساد اخلاق و بی‌دینی و رشوه‌خواری چنان به گرفتار حوصلهٔ مردم و بالاخص علمای دین به سر آمد و یکباره علیه دولت قیام کردند. علمای دین نخست به رهبری مرحومین: آقا سیدعبدالله بهبهانی و آقا سیدمحمد طباطبائی خواستار عزل عین‌الدوله (صدراعظم) بودند. سپس که پافشاری او را دیدند تقاضای «عدالت‌خانه» نمودند. عین‌الدوله حبس و تبعید و تهدید علما و مردم پرداخت و به منظور به هم زدن نهضتی که پیوسته نفوذ می‌گرفت، از هرگونه ایجاد اختلاف در صفوف مردم و فتنه و فساد خودداری نمی‌کرد.

ولی این سخت‌گیری‌ها بیشتر صفوف علما و مردم را متشکل‌تر نمود و بر عزم و ارادهٔ آنها افزود تا بالاخره شاه با تأسیس عدالت‌خانه موافقت کرد. با این وصف عمال عین‌الدوله دست از سر مردم بر نمی‌داشتند و به آزار و توهین به علما پرداختند. علمای تهران هم که وضع را چنین دیدند برای این که دولت‌ها نتوانند بر خلاف دین و عدالت به مردم زور بگویند، خواستار تشکیل «مجلس شوری» مرکب از نمایندگان شایسته مردم شدند تا با رعایت دستورات شرع انور، استبداد رأی خود را به عدالت و رعایت حقوق فردی و اجتماعی ملت بدهد.

۱. [تاریخ بیداری ایرانیان؛ بخش اول، ص ۸۷ و ۸۸ ویراستار]

برای تحکیم این هدف مقدس، علمای تهران موضوع را به اطلاع مراجع بزرگ نجف اشرف، یعنی آیت‌الله آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی رسانده و از آن‌ها استمداد نمودند. مراجع نامبرده هم فوراً وارد عمل شده و تلگراف‌های پی در پی در تقویت این نهضت و بر طرف ساختن حکومت فردی و استبداد رأی حکام دولتی مخابره نمودند.

مبارزهٔ علما هر روز عمیق‌تر و دامنهٔ آن وسیع‌تر می‌شد. عین‌الدوله نیز با همان خودسری و خودمردی، با خونسردی و بی‌اعتنایی و سختگیری بر ملت می‌گذرانید. علمای تهران - که در آن وقت از همه معروف‌تر، مرحوم سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی و حاج شیخ فضل‌الله نوری بودند - گامی که سرسختی عین‌الدوله را مشاهده کردند، برای دور شدن از منطقه فشار دولت و تسبیح اجساد بیشتر مردم علیه قلدری‌های دولت به قم مهاجرت نمودند و به دنبال آن، شهر تهران هم به بی‌بازار تعطیل شد.

مهاجرت علما به قم به دنبال آن، سایر علما و مردم شهرستان‌ها نیز به هیجان آمده و به پیروی از دستور مراجع نجف اقدامات آن‌ها را تأیید می‌کردند، برای شاه و دولت خیلی گران تمام شد؛ لذا مظفرالدین‌شاه شهبازده عضدالملک (نایب‌السلطنه) را که پیرمردی رئوف و فروتن بود برای مراجعت عبدالعزیز مستاد ولی آقایان به شاه پیغام دادند: «تا مجلس شورا تأسیس نشود و قانونی موافق در برابر شرع اسلام برای اداره امور مملکت تدوین نگردد مراجعت نخواهیم کرد.»

مظفرالدین‌شاه هم که مردی خیرخواه و ساده‌دل بود، خواستهٔ مشروع علما را پذیرفت و عین‌الدوله را عزل و در تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۴ مجلس قمری «مجلس شورای ملی» را افتتاح نمود.

مقارن این احوال، انگلیسی‌ها که بعد از ماجرای تحریم تنباکو و مواج‌بازنامه کمپانی خود، خاطره تلخی از نفوذ زایدالوصف علمای ایران و مراجع دینی داشتند، پیوسته مترقب اوضاع و منتظر فرصت مناسب بودند تا انتقام شکست خود را از آنها بگیرند، با تردد در مخصوص و نقشهٔ خاصی وارد میدان شده تا جای پای در نهضت ملی و دینی ایرانیان برای خراب کردن بگذارند!

تا این موقع تمام علمای ایران با راهنمایی و تقویت مراجع نجف اشرف متفقاً قیامی را که شروع کرده بودند دنبال می‌نمودند. همه خواستار عزل عین‌الدوله و تأسیس مجلس و تدوین قانون موافق شرع اسلام بودند. ولی متأسفانه با اعلام مشروطیت و تدوین [متمم] قانون اساسی، دست‌های مرموزی آن را از منظوری که علمای دینی داشتند منحرف ساخت. در این موقع جراند هم فرصتی برای نشر افکار به دست آورده، بسته گریخته، حمله به دین و مذهب و قرآن مجید را

شروع کردند و زمزمه آزادی نسوان، و محدودیت اقتدار علما و بی‌اعتنائی به آنها، حتی در مجلس شورا، یعنی سنگر قانون و خانه ملت، رفته رفته علنی گردید! این همان نقشه بیگانگان برای تضعیف قدرت روحانیت و ایجاد اختلاف در میان آنها و بهره‌برداری از جنبش ملی ایران بود.

[حاج شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت]

این زمزمه‌های ناموزون، بیشتر از اصل هشتم متمم قانون اساسی سرچشمه می‌گرفت که می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود»، که افراد نیکو بخت بی‌ایمان، آن را دستاویز قرار داده، به نام «آزادی»، هر گونه اهانت به دین و مذهب و علما را روا می‌داشتند. از آن طرف، علمای بزرگ تهران هم ساکت ننشسته خواستار تجدیدنظر در برخی از مواد قانون اساسی و از جمله دو اصل مزبور، و حتی الحاق اصولی دیگر بر قانون اساسی شدند تا سبب دین و قانون از هر جهت محفوظ بماند.

اصرار علما موجب شد که مجلس دوره اول، کمیسیونی مرکب از نمایندگان مجلس و آقا سیدعبدالله بهبهانی، ابوالقاسم طباطبائی، و حاج شیخ فضل‌الله نوری (رهبران نهضت) تشکیل و بعضی از اصول متمم قانون اساسی را نوشته و ملحق نمودند.^۱

با این وصف، تحریکات بعضی از اعضاء کمیسیون، موجبات دوری علما و شکاف میان طرفداران نهضت گردید. این عده از وکلای مجلس و مرموز، در برابر اصرار علما پافشاری نموده و از پذیرفتن مقاصد دینی آنها خودداری می‌کردند. چون این معنی از جای دیگر آب می‌خورد، مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری که عالمی دین‌پرور و متدین بود و در واقعه تحریم تنباکو هم جزو علمایی بود که به لغو امتیازنامه کمپانی انگلیسی نفعی نداشت، وقتی فجایع روزنامه‌ها و پافشاری بعضی از وکلای مجلس را که همه بر ضد دین و آیندگان سیاسی و مشروطیت مملکت اسلامی ایران بود، مشاهده کرد به عنوان اعتراض و جلوگیری از این خطر بزرگ، با عده زیادی از علمای تهران و تبریز، به حضرت عبدالعظیم (ع) آمده تحصن اختیار کردند. چون جرائد، افکار آنها را منتشر نمی‌کردند از همان جا اعلامیه‌هایی به نام «لایحه» چاپ کردند و بدان وسیله مقاصد خود را به اطلاع مردم می‌رساندند که از جمله، اعلامیه زیر است:

[لایحه]

بسمه تعالی شأنه. «بر عموم اهل اسلام اعلان و اعلام می‌دارد که امروز مجلس شورای ملی

۱. [منظور، ماده پیشنهادی حاج شیخ فضل‌الله نوری است که بر اثر افکار عمومی، مجلس با اصلاحات اندکی، آن را به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی به تصویب رساند. ویراستار]

منکر ندارد، نه از سلسله مجتهدین و نه از سایر طبقات. اینکه ارباب حسد و اصحاب غرض می‌گویند و می‌نویسند و منتشر می‌کنند که جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل‌الله سلمه الله تعالی، منکر مجلس شورای ملی می‌باشند، دروغ است دروغ. مکرر در همین موقع توقف در زاویه مقدسه، مطلب خودشان را بر منبر و در محضر، اظهار و اِجهار^۱ نمودند و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی، قرآن بیرون آورده، قَسَم‌های غلاظ و شِداد یاد کردند و مخصوصاً روز جمعه گذشته به این شرح نطق فرمودند که:

«ایها الناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم، بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس، بیش از همه کس می‌دانم، زیرا که علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلائل و براهین، من هم کردم. خود آن آقایان عظام می‌توانید این مطلب را جویا شوید. الان هم من همان هستم. مردم منی در مقصد و تجدیدی در رأی من به هم نرسیده است.

صریحاً می‌گویم که من به غائبین هم برسانید که: من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عِدَمِ مسلمانان آن را می‌خواهند؛ به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساس بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی و بر خلاف مذهب مقدس جعفر صادق (ع) نگردد. این بنده هم چنین مجلسی می‌خواهم.

پس من و عموم مسلمین بر یکدیگر هستیم؛ اختلاف میانه ما و لامذهب‌ها است که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند؛ چه با آن مزدکی مذهب^۲، و چه طبیعیه فرنگی مشرب^۳!

طرف من و کافه^۴ مسلمین، این‌ها واقع شده و ثابت من در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمان‌ها این فقره را مشتبه کنند و نگذارند مردم ملتفت و متنبه شوند که من و آنها همگی همراه هستیم و اختلافی نداریم.

آیا به رأی‌العین مشاهده نمی‌کنید (ای برادران دینی من!) که تاریخ انعقاد این مجلس هرچه در طهران، آزادی‌طلب و طبیعیه مشرب و بابی مذهب است یک روز در پشت پرده بیرون آمده‌اند و به دسته‌بندی و هرزگی و راهزنی شروع کرده‌اند؟ بگوئید که این چه اختصاص و خویشاوندی است میانه این سنخ مردم؟ و این چه مجلس معقود در بهارستان است؟!

۱. [آشکار کردن سخن]

۲. [منظور، چپ‌های لائیک است. ویراستار]

۳. [منظور، لیبرال‌های غیرمذهبی است. ویراستار]

۴. [عموم]

و شرابفروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیّه و تعمیرخان‌ها لازم شمرده و در روزنامه تنبیه، علمای مذهب جعفری را به صورت حیوانات کشیده؛ چنان‌چه در روزنامه زشت و زیبا، صورت پیغمبر (ص) و سلطان محمدعلی شاه را در دو صفحه کشیده و پیغمبر را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته و بس، و مخالف قرآن شده و در هر انجمنی فریاد «زنده باد آزادی و برادری و برابری» زنند [...]»

وای بر شما مسلمانان! که خواندن این روزنامه‌ها را مایه ترقیات و ادراک خود دانسته‌اید و مخارج زن و بچه خود را صرف آنها کرده‌اید که از اهل اسلام و علماء برائت پیدا کنید، به درجه‌ای که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده‌اید و این علما را که بعد از غیبت کبری حجت بر شما مستند به هزار معایب و اخذ درهم و دینار متهم ساخته‌اید و مخالف مجلس نامیده‌اید؛ با اینکه این مجلس، مجلسی باشد که بعضی اجزاء آنکه بدنام‌کننده دیگرانند؛ چون شب درآید در حبس می‌نشینند و تا صبح صرف شراب و عرق و عیش نمایند و ظلمش صد برابر زمان استبداد شد [...] مجلس را دستاویز عقائد فاسده و افعال شنیعه ساخته [...]»

ای اهل اسلام! هر پیغمبرتان نفرموده: اهانت عالم، اهانت من و اهانت من، اهانت خداست و رد بر علما، رد بر من و رد بر من، رد بر خداست؟

[...] ای تابعین هوی و هوا را بپای حق علما را به باطل گوشزد مردم عوام می‌کنید و شیاطین‌وار در دست و پای مردم می‌جستجوید و متصل، مکاتبات علما و تلگرافات آقایان و حجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی یا تغییر داده به طبع می‌رسانید و متصل اشتباه کاری می‌کنید؟ [...] بگذارید عموم مردم اتحاد ورزند و قاضی محمدی، این مجلس را منظم دارند. تم الکلام. والسلام علی من اتبع الهدی^۱

لایحه دیگر

«شرح مقاصد حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل‌الله عظمی و سایر مهاجرین زاویه مقدسه از علماء عظام و غیرهم آنست [...]، در منشور عظمی^۲ نوشته بود: «مجلس شورای ملی اسلامی» دادیم، لفظ «اسلامی» گم شد و رفت که رفقای این فقره، سند

۱. [تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۲۲ - ۴۲۸؛ محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شهید فضل‌الله نوری، ج ۱، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲، ص ۳۲۸ - ۳۳۷؛ غلامحسین زرگری‌نژاد، رسائل مشروطیت؛ مشروطه به روایت موافقان و مخالفان، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۴ - ۲۳۹. ویراستار]
۲. [منظور دستخط تکمیلی مظفرالدین شاه قاجار به تاریخ ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق است که در آن، تشکیل «مجلس شورای اسلامی» قید شده بود. این فرمان در تاریخ معاصر، «به فرمان مشروطیت» یا «دستخط مشروطیت» معروف است. ر. ک. به: تاریخ مشروطه ایران، ص ۸ (مقدمه ناشر) ویراستار]

صحیح دارد، عندالحاجه مذکور و مشهود می‌شود. و دیگر در موقع إصدار دستخط مشروطیت، از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر دام ظلّه الممدود، در مجلس در حضور هزار نفر بلکه بیشتر صریحاً گفتند که: ما «مشروع» نمی‌خواهیم!

و دیگر به رأی‌العین همه دیدیم که از بدو افتتاح این مجلس، جماعت لاقید لابلای لامذهب، از کسانی که سابقاً معروف به «بابی» بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند، همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند. سنگ‌هاست که به سینه می‌زنند و جنگ‌هاست که با خلق خدا می‌کنند.

و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبّ علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و این که باید در این شریعت، تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده، تبدیل به احسن سبب بود و آن قوانینی که به مقتضای یک هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است، باید آن را با اصلاح و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت؛ از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحش و غیره. انتقام دارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان [...] و اوراق قرآن مجید را در مقواهای گوناگون به کار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شورای ملی پاشیدن [...] و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده، ذمی و مستعبدان متکاف باشند و با همدیگر در آموزند و به یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند (زنده باد مسلمانان).

چون ما و شماها همگی در طهران هستیم فقط چنان را از شما می‌پرسیم: آیا از وقتی اسم «آزادی» در این شهر شایع شده است، سستی عاید گشته و درجهٔ هرزگی‌ها و بی‌باکی‌ها از کجا به کجا رسیده است؟ [...]

سال‌هاست که دو دستهٔ اخیر در ایران پیدا شده و مثل شیطان منجس و سوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند: یکی فرقهٔ بابیه و دیگر فرقهٔ طایفهٔ این دو فرقه، لفظاً مختلف و لباً متفق هستند و مقصد صمیمی آن‌ها نسبت به مملکت ایران در این عظیم است: یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت.

این اوقات این دو فرقه، از سوءالقضاء، هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمان‌ها وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ملی ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ما را پارلمنت پاریس بسازند، و این که حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل‌الله [نوری] ایدهٔ الله، طرف بی‌ارادتی این جماعت واقع شده و مستوجب چندین ناسزا و سبّ و تهمت در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها و منابر گردیده‌اند [...] برای همین است که

ایشان کما هو حقّه، بیدار این دو دسته دزد شده‌اند و در تنزیه مجلس شورا از این دو فرقهٔ پلید جداً ایستاده‌اند و به توفیق الهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و مال دریغ نخواهند داشت [...]»

از جمله یک فصل از قانون‌های خارجه [که] ترجمه کرده‌اند، این است که «مطبوعات مطلقاً آزاد است»، یعنی هرچه را هر کس چاپ کرد احدی را حق چون و چرا نیست. این قانون، با شریعت ما نمی‌سازد؛ لهذا علماء عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند، زیرا که نشر تب ضلال و اشاعهٔ فحشا در دین اسلام ممنوع است. کسی را شرعاً نمی‌رسد که کتاب‌های گمراه‌کنندهٔ مردم را منتشر کند و یا بدگویی و هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و به مردم برساند. پس چاپ کردن کتاب‌های ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء علیهم السلام است و کتاب بیابان سعید علی محمد باب شیرازی و نوشتجات حسینعلی تاکری^۱ و برادر و پسرهایش که خدا را بمب و بی‌ایمان بابی‌ها هستند و روزنامجات و لوايح مشتمل بر کفر و رده^۲ و سب علماء اسلام، تشیع در قانون تفسیری ممنوع و حرام است. لامذهب‌ها می‌خواهند این در باز باشد، تا این کارها را بنویسند که...

باری، مهاجرین زاویهٔ قدس حضرت عبدالعظیم را مقصودی جز تمشیت این فقرات مسطوره که والله القاهر الخالق المبدئ المذلک المهلک، محض حراست اسلام و حفظ شریعت خیرالانام علیه و آله الصلاه والسلام نیست. هر وقت و کلاء محترم که دم از مسلمانی و دینداری و خداشناسی می‌زنند، مضایقه و ممانع و مزاحمت خودشان را نسبت به این چهار فقره^۳ ترک گفتند و این‌ها را پذیرفتند، احدی را عیب اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبرای ملی اسلامی هم حقیقتاً به لقب «مقدس» و دعای «شیدالله ارکانه» شایسته و سزاوار خواهد بود. إِنَّ اللَّهَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ.^۴

بالاخره پافشاری و استقامت حاج شیخ فضل‌الله و طول تحصن^۵ ایشان حضرت عبدالعظیم (ع)، به میزان زیادی افکار را به خود متوجه ساخت و آن عالم ربانی و بی‌پایان حامی‌گیری از

۱. [منظور میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء‌الله، بنیان‌گذار آئین بهایی است. ویراستار]

۲. [ارتداد]

۳. چهار فقره این است: اول، بعد از کلمه مشروطه، [لفظاً] مشروعه [نوشته شود]. دوم، نظارت پنج نفر از طراز اول علما [بر مصوبات مجلس به تصویب رسد تا مصوبات صورت قانونی پیدا کند]. سوم، تعیین حدود اجرای احکام شرع دربارهٔ بابی‌ها و بهائی‌ها و سایر لامذهب‌ها. و چهارم، اصلاح قانون مطبوعات [صورت گیرد]. از این چهار فقره، دو تای آن عملی شد و آن نظارت علما و اصلاح نسبی قانون مطبوعات است.

۴. [سوره مبارکه ق، آیه شریفه ۳۷: در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور، گوش می‌دارند اندرزی است].
[تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۱۵ - ۴۲۳؛ لوايح آقا شیخ فضل‌الله نوری. ص ۲۷ - ۳۳. ویراستار]

مقاصد سوء اجانب که می‌خواستند به کلی روحانیت، یعنی بانیان نهضت آزادی ایران را در قانون اساسی کنار بگذارند، اعلامیه زیر را مشتمل بر سه موضوع صادر نمود.

لایحه دیگر

«بسم الله الرحمن الرحيم. صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین دامت برکاتهم بر وجه اجمال در این ورقه برای برادران دینی نوشته می‌شود که بدانند و بفهمند که به هیچ وجه غرض دنیوی نیست. فقط غرض حفظ بیضه اسلام از انحرافات [است] که ملحدین و نادقه خذلهم الله اراده نموده [اند] لا ینالهم الله تعالی ما ارادوا ان شاء الله تعالی.^۱ اولاً تلو تلمه مشرعه در اصل قانون اساسی تصریح به کلمه مبارکه «مشروعه» و «قانون محمدی (ص)» بود.

ثانیاً، لایحه ثالث که به طبع رسیده^۲ بدون تغییر، ضمّ قانون شود، و تعیین هیئت نظار هم در همین صراط فقط برای علماء مقلدین باشد؛ چه آنکه خودشان تعیین بفرمایند یا به قرعه خودشان معین شوند. و ماضی که حجت الاسلام آقای آخوند خراسانی مد ظله که تلگرافاً به توسط حجت الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله دامت برکاته از مجلس محترم خواستند^۳ امتثالاً لامره الشریف در قانون اساسی درج شود. ثالثاً، اصلاحات مواد قانونیه از قبیل منکرات و تخصیص عموماً و استثناء مایحتاج

۱. [خداوند متعال ایشان را به آن چه اراده کرده‌اند نرساند. ان شاء الله تعالی. ویراستار]
۲. [اشاره به اصل پیشنهادی حاج شیخ فضل الله نوری است که در تاریخ ۱۳۲۵ ق نوشت و جهت اطلاع عموم چاپ و منتشر کرد. این اصل بدین شرح است: بسم الله الرحمن الرحيم. این مجلس مقنن شورای ملی که به توجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه، و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطه و مروت اسلامی و عامه ملت ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصر از اعصار، مواد احکامیه آن، مخالفتی با قواعد مقدسه و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلوه و السلام نداشته باشد. و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت با قواعد مقدسه و قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامی، در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست. و استمرار این در عصری از اعصار، انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقیه‌های متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را به نظر تأیید، در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آن چه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد، عنوان آن را بپیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود. ویراستار]
۳. [این ماده که طی تلگرافی به تاریخ ۷ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق توسط حضرات آیات: آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به حاج شیخ فضل الله نوری صادر شده از این قرار است:

«از نجف اشرف، توسط جناب حجت الاسلام نوری دامت برکاته. مجلس شورای ملی شیدانه تعالی ارکانه. ماده شریفه ابديه که به موجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوها من الشرعیات را موافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند، از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است. و چون زنداقه عصر، به گمان فاسد، حربت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد، مقنن، و این اساس قویم را بدنام نموده، لازم است ماده ابديه دیگر در دفع این زنداقه و اجرای احکام الهیه عز اسمہ بر آن‌ها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون الله تعالی نتیجه مقصود، بر مجلس محترم مترتب، و فرقه ضاله مأیوس و اشکالی مترتب نشود. ان شاء الله تعالی. الاحقر الجانی: محمد کاظم الخراسانی، الاحقر: عبدالله مازندرانی، هفتم جمادی الاولی» تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۱۱ و ۴۱۲. ویراستار]

الی‌الاستثناء، مثل تهذیب مطبوعات و روزنامجات، از کفریات و توهینات به شرع و اهل شرع و غیرها که در محضر علماء اعلام و وجوه از وکلا واقع شد، به همان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود. ان شاء الله تعالی»^۱.

اصرار مرحوم حاج شیخ فضل الله باعث شد که یکی از لوایح آن مرد بزرگ به خط و انشاء خود او با کمی تغییر عیناً از تصویب مجلس گذشت و به شرح زیر به نام اصل دوم متمم قانون اساسی، ملحق به قانون اساسی گردید.

اصل دوم متمم قانون اساسی

«مجلس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل محبت حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عاهد ملت ایران تأسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مسلمة اسلام و رانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله نداشته باشد و مسلم است که تشکیک مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه به عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده است؛ لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از علما و فقهائ متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و مجتهدین اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی و کمتر یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود یا به دقت مذاکره و غوررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء در این باب مصحح و مبیح باشد بود، و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود»^۲.

شهادت مرد حق در راه حفظ حق

اعلامیه‌ها و لوایح حاج شیخ فضل الله و سخنان او در کمیسیون [مطابقه] مجلس شورای ملی با این که متضمن خیر و صلاح ملت و حفظ و حراست مشروطیت ایران بود، مع الوصف بر اثر تبلیغات سوء اجانب و هرزه‌درایی بعضی از جرّاء و فعالیت‌های خائنانه همان چند وکیل

۱. [لوائیح آقا شیخ فضل الله نوری، ص ۴۸. ویراستار]

۲. تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۶۱.

بیگانه‌پرست و بی‌بندوبار، آن چنان [مردم] نسبت به آن مرحوم بدبین شده بودند که با همه خیر و صلاحی که برای مسلمین در برداشت مؤثر واقع نمی‌شد.

کسروی در تاریخ مشروطه ایران می‌نویسد: «آن یک «اصلی» را که گفتیم حاجی شیخ فضل‌الله نوشته و برای افزوده شدن به قانون اساسی پیشنهاد می‌کرد [اصل دوم متمم قانون اساسی که قبلاً ذکر شد] در این روزها به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکندند. روزنامه صبح صادق هم آن را در شماره خود آورد، ولی مردم از این کار بد او به خشم آمدند و به اداره روزنامه ریختند و آن چه از آن شماره به دست آوردند پاره کردند»!!^۱ و نیز می‌افزاید: «در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هواخواه آن می‌بود از لایان پا به میان نهادند، ما تنها نام خاندان دولت‌بادی را می‌بینیم. حاجی میرزاهادی، بزرگ این خاندان، نماینده صبح ازل در ایران می‌بود. از آن روی، این دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان می‌داد، بهائیان با دستور عباس (عباس‌شاه) خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمدعلی میرزا می‌بودند.»^۲

کار رسوایی مشروطه را همان به حاجی رسیده بود که رئیس نظمیه (شهربانی) تهران - یعنی پایتخت مملکت اسلامی در حمایت مشروطه و آزادی یفرم ارمنی بود و فوج مجاهدین آرامنه که در راه حفظ مشروطیت ایران جان فانی می‌کردند، از همه محترم‌تر بودند. همین یفرم ارمنی بود که با کمک فوج زیر فرمان خود به دستور سران آزادی‌خواه، عصر روز ۱۳ ماه رجب سال ۱۳۲۷ هجری که مصادف با روز میلاد مسعود مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود، حاج شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد عالی‌قدر و سرپیشوای بزرگ صدر مشروطه را در میدان توپخانه جلو چشم آزادی‌خواهان ایران به جرم بدعتی از دین و حفظ قانون اساسی از آلودگی اغراض پلید بی‌دینان، به دار آویختند.^۳

حاج شیخ فضل‌الله نوری کشته شد، ولی قتل او لکه ننگی بر دامن بیگانه‌پرستان نهاد که نهضت مشروطیت ایران را با اعمال ننگین خود آلوده ساختند و ایران و ایرانی را نبردنی و بیگانه رسوا نمودند.

عمال بیگانه و هم مسلکان یفرم ارمنی، هرچه می‌خواهند بنویسند و آنچه استوار ازل گفت به آن‌ها درباره حاج شیخ فضل‌الله نوری بگویند، ولی ملت مسلمان و ایرانی میهن دوست و بیدار، امروز به خوبی می‌داند که آن رادمرد بزرگ، آبروی نهضتی را که خود و سایر زعما و

۱. همانجا.

۲. همان، ص ۲۹۱.

۳. از تصادفات عجیب اینکه وقتی نویسنده به نگارش و تنظیم این قسمت می‌پرداخت ناگهان متوجه شد که عصر روز ۱۳ رجب است؛ و از این حیث تکانی سخت خورد و تا لحظه ای ناراحت و منقلب بود!

مراجع دینی ایران و نجف به وجود آورده بودند، با ثبات و شهادت خود تکمیل و با الحاق اصل دوم^۱ متمم قانون اساسی حفظ نمود و این افتخار را تا ابد برای ایرانی متدین و میهن دوست و مخصوصاً جامعه روحانیت شیعه باقی گذارد.

سایر علما و روحانیون صدر مشروطه مانند مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی و وعاظ نامی آن عهد که با نطق و بیان خود، نهضت مشروطه را گرم و داغ می‌داشتند؛ مانند ملک‌المتکلمین، آقا سیدجمال‌الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد سلطان (اعضای) نیز سرنوشتی بهتر از حاج شیخ فضل‌الله نداشتند، زیرا یا به طرز فجیعی از طرف اژاد خواهان! و عناصر بی‌دین به قتل رسیدند و یا پس از تبعید و شکنجه، با اندوه فراوان زندگی را ترک می‌گذاشتند؛ ولی افراد تازه به دوران رسیده و خودخواه بر کرسی مجلس که خون‌بهای آن رادمردان است نشیمن زده و از آزادی منهای دین و مذهب استفاده‌ها نمودند...

اعتراف دیگران

مورخین تاریخ مشروطه ایران، عموماً مرحوم حاج شیخ فضل‌الله را به خاطر مخالفتی که بعدها با مجلس و مشروطه‌خواهان نمود، کوش کرده و حتی از هر گونه تهمت و نسبت‌های ناروا به آن عالم عامل با شهامت خود باز نگردانده، پس باز حقیقت از لابلای سخنان آنان آشکار است.

احمد کسروی که از دشمنان و بدخواهان معروف روحانیت بود در کتاب تاریخ مشروطه ایران با این که هر جا به نام حاجی شیخ فضل‌الله رسیده، مانند تمام مورخین مشروطیت - از خلاف‌گویی و حتی هرزه‌درایی نسبت به علماء و شخص حاج شیخ فضل‌الله خودداری نکرده است، معزاً می‌نویسد:

«چنان که گفتیم جنبش مشروطه را در تهران دو سید (مرحوم آقا سید عبدالله و آقا سید محمد طباطبائی) پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی و کسان دیگری از ملایان (مانند مرحوم سیدجمال‌الدین افجه‌ای) با این همگام می‌بودند. سپس در پیش آمد مسجد آدینه (جمعه) و کوچیدن به قم، حاجی شیخ فضل‌الله نیز آنان را همراهی نمود و پس از آن، همیشه همراه می‌بود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هریکی بهره‌ای جسته به کنار رفتند، ولی دو سید و حاجی شیخ فضل‌الله همچنان بازماندند و چون مشروطه را پدید آورده خود می‌شماردند، از نگهبانی باز نمی‌ایستادند. دو سید با آنکه به نمایندگی برگزیده نشده بودند،

همیشه در نشست‌های مجلس می‌بودند و به گفتگوها در می‌آمدند. حاجی شیخ فضل‌الله نیز گاهی می‌بود.

اینان مشروطه را پیش بردند، لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمی‌بودند. دو سید، راستی را مشروطه و قانون می‌خواستند، ولی حاجی شیخ فضل‌الله «رواج شریعت» را می‌طلبید و به یک‌بار از هم جدا می‌بودند.

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را می‌شنیدند و هم‌گون بسیاری از کوشندگان، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و مشروطه را در ایران و نبودن آن در ایران نمی‌دانستند، و از این‌رو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون می‌کوشیدند. چیزی که هست اینان که از علمای شیعه و بی‌گمان هوادار «شریعت» و «مذهب» می‌بودند، خرسندی نمی‌دادند که قانونی به آخشیخ (برضد) «شریعت» گذارده شود و از آن دستگیری و کوشیدند.

آخوند ملا محمد خراسانی، حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی، که آنان نیز از نجیب‌ترین پنهانی برخاستند و با تلگراف و نامه‌ها، یآوری‌های بسیار بجایی می‌نمودند، همین راه را می‌پیمودند و الهی نیز در پاسخ پرسش‌هایی که می‌رفت، اندیشه خود را باز نموده، چنین می‌گفتند: «ما صاحب شریعت» (امام زمان) ناپیداست و «اجرای شریعت» نمی‌شود و خواه و ناخواه «جمهور» چیره گردیده‌اند، باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشاد قانونی در میان باشد و «عقلای ملت» مجلسی برپا کرده در کارها شور کنند»^۱.

چنان که ملاحظه می‌شود حتی کسروی که مردی مکار و زشت به دین و مذهب، سخت بی‌باک و خیره سر بود - تا جایی که اسلام و قرآن و ائمه را دشنام می‌داد و در همین تاریخ مشروطه هر جا نام حضرت عبدالعظیم را می‌برد، با کمال گستاخی «عبدالغفور» می‌نویسد - نیز اعتراف دارد که مشروطه ایران در سایه همت و فداکاری حاج شیخ فضل‌الله و بی‌شمار علمای شیعه پدید آمده؛ ولی با کمال تأسف، وجود افرادی امثال خود کسروی در میان مشروطه‌خیزان که به هیچ چیز معتقد نبودند، موجب جدایی و شکاف و رنجش علما و همکاران آن گردید. در حقیقت مشروطه اگر برای دیگران آزادی و نان بود، برای ما بلای جان گردید.

مرحوم ضیاءالدین درّی استاد فقید دانشگاه تهران می‌نویسد:

«من تا آن وقت با آن مرحوم (حاج شیخ فضل‌الله) آشنایی نداشتم. زمانی که مهاجرت کردند به زاویه مقدسه، یک روز رفتم وقت ملاقات خلوت از ایشان گرفتم. پس از ملاقات

عرض کردم: می‌خواهم علت موافقت اولیه حضرتعالی را با مشروطه و جهت این مخالفت ثانویه را بدانم. اگر مشروطه حرام است پس چرا ابتداء همراهی و مساعدت فرمودید، و اگر حلال و جایز است پس چرا مخالفت می‌فرمائید؟ دیدم این مرد محترم اشک در چشم‌هایش حلقه زد و گفت: «من، والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی‌دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند!

روزنامه‌ها را لایذ خوانده و می‌خوانید که چگونه به انبیاء و اولیاء، توهین می‌کنند و حرف‌های کفرآمیز می‌زنند. من عین همین حرف‌ها را در کمیسیون‌های مجلس از بعضی شنیدم. از خوف آنکه مبدا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند خواستم از این کار جلوگیری کنم؛ لذا آن لایحه [اصل دوم قانون اساسی] را نوشتم. تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از زبان من سرچشمه گرفته است!

پس اسلام‌آموزند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می‌شوم؟ من همین جا (قرآن را از بغل خود در آورده) قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده‌ام بر دارم. من مخالف با مشروطه نیستم. معاندین گفتند: این قرآن نبوده است بلکه قوطی سیگار بود! حال بنا بر جو مردمی چگونه مخالفت نکنم؟ چگونه بی‌طرف شوم و سخنی نگویم؟ مطابق حدیث شیخ سمری نیز این گونه موارد، علماء باید از بدع جلوگیری کنند والا خداوند علام، آن‌ها را به آتش جهنم می‌اندازد». از این مقوله سخنان، با حالت تأثر می‌فرمود به‌طوری که بنده را هم قلب نمود.^۱

مرحوم عبدالله مستوفی در کتاب زندگانی من می‌نویسد: «تمام خرابی کار مشروطه کشور ما مدیون التقاتلها بین اشخاص [مخالفین حاج شیخ فضل‌الله] آزادی‌خواه‌ها بود که شکرپنیر داخل می‌زدند. ای اینکه از خود بود و نبود ظاهراً سازند و خویش را خیلی طرف‌دار آزادی جلوه دهند، در گانه‌ها جانب اغراق رفته و موجبات دوگانگی بین ملت را فراهم می‌آوردند!

یکی از موجبات تفاق که همین آقایان بین جامعه به وجود آوردند، مسئله مذهب بود که به‌واسطه این عمل سفیهانه خود - که هیچ نفعی برای آزادی نداشت - چنان از مردمان با ایمان ساده را که به‌واسطه پشتیبانی علماء از آزادی، مشروطه‌خواه واقعی شده بودند از این مسلک و مرام رو گردان کردند!

این آقایان در دوره اول مجلس هم در انجمن‌های مجلس بودند، ولی چون اکثریت با

۱. [محمدحسن خراسانی (ادیب هروی)، تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت در ایران، مشهد: شرکت چاپخانه خراسان، [بی تا]، ص ۱۴۴، ویراستار]

متدینین بود جرئت اظهاری نمی‌کردند. در این وقت^۱ که به حساب خود، آزادی را دوباره به دست آورده بودند می‌خواستند خود را از شر آخوندها خلاص، و گذشته را مالیده کنند!^۲

انقلاب عراق و علمای شیعه

در جنگ جهانی اول، دولت ترکیه - که آن روز عثمانی خوانده می‌شد - و غیر از ایران و افغانستان بر تمامی کشورهای عربی خاورمیانه و آفریقا حکومت می‌کرد^۳، با کمک دولت آلمان از یک طرف و نیروهای انگلیسی و فرانسوی [و روسی] از طرف دیگر وارد جنگ شد، تا اینکه دولت ترکیه به کشور عراق کشیده شد. در این هنگام، علمای شیعه مقیم نجف و کربلا اعلان جهاد کردند^۴ و ده‌ها تن از مجتهدین بزرگ ایرانی و طلاب علوم دینی به اتفاق سایر علما و مجتهدین شهر عراق وارد جنگ شده و پیشاپیش سپاه عثمانی و عشائر عراقی در مناطق زیر «شعبیه» (در اطراف بصره)، «مزیرعه» (در حومه قُرنه)، «ابی الدعالج» (در اطراف ناصریه)، «عماره»، «کوت» (در نجف)، «هاتج» (در حومه بغداد) به دفاع از سرزمین^۵ اسلامی عراق - که مدفن امامان عالی‌مقام شیعه در دو قرن مملکت شیعه‌نشین و تقریباً میهن ثانی ما ایرانیان است - پرداختند.

ماجرای اعلان جهاد مجتهدین ایران و عرب و شرکت آن‌ها در میدان جنگ به تفصیل در تواریخ عراق و برخی از کتب مربوطه فارسی، عربی و انگلیسی و همه آن را با بهترین عبارت، ستوده و از بیداری زعمای دینی و مقامات روحانی ایران^۶ که حتی در خارج کشور و میان برادران مسلمان عراق نیز آبروی ایرانیان را حفظ نموده‌اند، ستایش کرده‌اند. از جمله علمای مشهور و مجتهدین عالی‌قدری که در آن جهاد شرکت نمودند: مرحومان: آقا سیدمحمد طباطبائی [یزدی] (فرزند ارشد آیت‌الله العظمی آقا سیدکاظم یزدی)، آیت‌الله آقا سیدمصطفی کاشانی و فرزند رشید ایشان (آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی)، آیت‌الله آقا سیدمحمدتقی خوانساری، آیت‌الله شیخ محمد مهدی خالصی و فرزند آن مرحوم (شیخ محمد خالصی) بودند.

۱. [منظور، دوران پس از استبداد صغیر و فتح تهران است. ویراستار]

۲. عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه از سلطنت مظفرالدین شاه تا قرارداد وثوق‌الدوله با انگلیس. جلد دوم. تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۲۸۹. ویراستار]

۳. [البته بسیاری از کشورهای عربی آفریقایی در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری و تا قبل از جنگ جهانی اول، به‌تصرف استعمارگران فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی درآمد. ویراستار]

۴. [علمای سایر شهرهای عراق مانند کاظمین و حله و بصره نیز ضمن اعلان جهاد، در جنگ نیز شرکت داشتند. ویراستار]

۵. [استاد دوانی در اینجا و چند جای دیگر واژه مملکت به کار برده‌اند. نظر به اینکه در آن زمان، این سرزمین‌ها هنوز کشور مستقلی نشده و اسماً جزو امپراتوری عثمانی بودند، لذا از واژه سرزمین استفاده شد. ویراستار]

این عده، ماه‌ها در مناطق یاد شده علیه سپاه مجهز و نیرومند انگلیس می‌جنگیدند تا اینکه دولت عثمانی شکست خورد و قوای اینان نیز رو به ضعف نهاد. آیت‌الله [سید ابوالقاسم] کاشانی همراه پدرشان و آیت‌الله خوانساری با گروه بسیاری از علما و چریک‌های عراقی مدت ده ماه در یک نقطه با استقامت و پافشاری فوق‌العاده در مقابل آن‌همه تجهیزات نوین اروپایی مقاومت نموده و از پیشروی دشمن جلوگیری به عمل آوردند، تا اینکه روزی انگلیسی‌ها با تجهیزات زمینی و دریایی هوایی و با تمام نیروی خود حمله‌ور گردیده و آن‌ها را شکست داده، ناگزیر به عقب‌نشینی نمودند و فرماندگی در [بقیه جبهه‌ها نیز به همین ترتیب شکست خوردند و با کمال تأسف، مناطق شرقی عراق تصرف انگلیسی‌ها درآمد و] دولت عثمانی در تمام جبهه‌ها شکست خورد و [دست آن دولت نیز به کلی از آن سرزمین اسلامی قطع شد.

عده‌ای از مسلمانان بیدار و بقیه‌السیف جنگ عراق که به خوبی از دسائس انگلیسی‌ها در داخله ممالک اسلامی آگاه بودند، استفتاء زیر را از بزرگترین مرجع تقلید آن روز شیعه، یعنی مرحوم آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی (شاگرد میرزای شیرازی که فتوای تحریم تنباکوی کمپانی انگلیسی را صادر کرد در آن زمان مقیم شهر کربلا بود) نمودند.

استفتاء

«... آیا جائز است ما غیرمسلمانان را برای حکومت بر خود انتخاب کنیم یا واجب است که یک فرد غیرمسلمان را انتخاب کنیم؟»

فتوا^۱

«... هیچ فرد مسلمانی حق ندارد یک نفر غیرمسلمان را برای حکومت و سلطنت بر مسلمانان انتخاب کند.

محمدتقی الحسینی شیرازی^۲

به دنبال این فتوا، تظاهرات دامن‌داری در شهرهای کربلا و حله (که در شکست اسون بود) در گرفت. مقارن تظاهراتی که در شهرهای عراق به دعوت آیت‌الله شیرازی صورت داد، این فتوا نیز صادر شد:

«مطالبه حق بر مردم عراق واجب است، و بر آن‌ها لازم است که ضمن این مطالبه، رعایت

۱. [در اصل: سؤال، ویراستار]

۲. [در اصل: جواب، ویراستار]

۳. [عبدالحلیم الرهیمی، تاریخ جنبش اسلامی در عراق، ۱۹۰۰ - ۱۹۲۴، مترجم: جعفر دلشاد، اصفهان: چهارباغ، ۱۳۸۰، ص ۱۸۱، ویراستار]

صلح و آرامش را بنمایند؛ ولی چنانچه انگلیسی‌ها از قبول مطالبات آن‌ها امتناع ورزیدند، جایز است که متوسل به قوه دفاعی گردند.

الاحقر: محمدتقی الحائری الشیرازی^۱

سنی و شیعه و سایر فرقه‌ها با هم متحد و به رهبری مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی مبارزات خود را علیه تسلط انگلیسی‌ها ادامه دادند، ولی با دخالت نیروهای اشغال‌گر، تظاهرات فرو نشست و عده‌ای از علما و از جمله شیخ محمدرضا (فرزند مرحوم میرزا) به جزیره هنگام، واقع در خلیج فارس، تبعید شد [انگلیسی‌ها] در شهرهای شیعه‌نشین و مخصوصاً در نجف اثرات خود را به مرکز انقلاب بود و پیوسته علیه سلطه بیگانه بر عراق جلسات سری تشکیل می‌دادند - [انقلابیون را] بازداشت کردند ولی انقلاب و هیجان عمومی، کار را بر انگلیسی‌ها سخت کرده بود.

در این مورد برای شیرازی وفات کرد و مرگ او مایه تأثر عمیق همه انقلابیون گردید؛ ولی بلافاصله یکی از مجاهدین طراز اول نجف اشرف یعنی مرحوم شیخ‌الشریعه اصفهانی به جای میرزا نشست و به رهبری مجاهدین و انقلاب عراق را بر عهده گرفت. شیخ‌الشریعه در نخستین مراسمی که به همین مناسبت منعقد شد، گفت: «من هم از همان راهی می‌روم که مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی رفت»^۲

در آن جنگ، بسیاری از علما شربت شهادت نوشیدند که از جمله آیت‌الله‌زاده یزدی بود. بعضی هم اندکی بعد، بر اثر صدمات جنگ و مصائب شکست، زندگانی را بدرود گفتند، که آیت‌الله سیدمصطفی کاشانی از جمله آنها بود. بعد از جنگ سال ۱۳۳۷ هجری قمری، سرزمین‌های عربی که تا آن روز جزو امپراتوری عثمانی بود، ملحق به تقسیم گردید و از جمله سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه، و فلسطین و عربی تحت قیمومت انگلیس درآمد. متعاقب آن انگلیسی‌ها ای. تی. ولسون انگلیسی را به حکومت عربی تعیین نمودند، ولی عراقی‌ها که در دوران جنگ به رهبری علمای ایرانی مقیم نجف اشرف سخت علیه انگلستان پیکار نموده بودند، این موقع نیز علیه استعمار [انگلستان نیز] قیام نمودند.

انگلیسی‌ها نیز برای فرو نشاندن احساسات ملی مسلمانان عراقی حکومت اثباتی - مرکب از رجال انگلیسی و عراقی - تشکیل داده و از مردم خواستند که ضمن انتخابات عمومی، یک حاکم انگلیسی را برای ریاست دولت عراق انتخاب کنند!

وقتی انگلیسی‌ها ثبات قدم و استقامت علمای شیعه و زعمای ایرانی حوزه علمیه نجف و

۱. همان، ص ۱۹۸. ویراستار]

۲. همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۰. ویراستار]

کربلا و هیجان مردم گوش به فرمان آنها را مشاهده کردند، ناگزیر شدند که به ظاهر از انتخاب حاکم انگلیسی برای عراق صرف نظر کنند، و پادشاهی که مورد رضای شیعه و سنی باشد برای عراق تعیین نمایند تا به این وسیله، انقلاب فرو نشیند. از این رو ملک فیصل [اول] را - که اصلاً از سادات حسنی و اهل حجاز و مقیم مکه ولی سنی مذهب بود و چندی هم در آن اوقات از طرف فرانسوی‌ها به پادشاهی سوریه انتخاب و سپس معزول شده بود - به سلطنت عراق برگزیدند.

«فرقه شیعه نسبت به ملک فیصل احساسات گرمی نداشتند، زیرا او را تحمیلی می‌دانستند...» [۱۲۹۰-۱۲۳۱ ش] فیصل به قدری از فعالیت‌های انتخاباتی ایشان در زحمت افتاد که چهل نفر از علمای شیعه را به ایران بازگردانید!... به هر حال شیعیان که در عتبات عالیات سکنی دارند، واجد قدرت مهمی می‌باشند که هیچ دولتی در عراق نمی‌تواند از آن غافل باشد»^۱.

ملک فیصل در سال ۱۹۳۳ در سوئیس به‌طور مرموزی درگذشت و [ملک] غازی به جای او نشست. برانکوئیت وی، اوضاع عراق دگرگون شد و اغتشاشات و کودتاهای پی‌درپی که ژنرال «نوری» معروف در اغلب آن‌ها دست داشت، به وقوع پیوست.

در سال ۱۹۳۹ غازی نیز یک حادثه اتومبیل به طرز مبهمی جان سپرد و فیصل [دوم]، طفل خردسال او، به‌جای پدر به سلطنت رسید. در سال ۱۹۴۰ رشیدعالی گیلانی، سیاستمدار معروف و ملی عراقی نخست‌وزیر شد. در سیاست خارجی روش بی‌طرفی پیش گرفت ولی در باطن با آلمان‌ها مربوط گشت. یک سال پس از اینکه رشیدعالی سقوط کرد و اندکی بعد دوباره کودتا نمود و در این نوبت روابط عراق با آلمان‌ها پیش از پیش تحکیم شد. در این هنگام انگلیسی‌ها به بهانه حفظ پایگاه‌های خود در عراق به این کشور لشکر کشیدند و آن را اشغال نمودند، رشیدعالی هم به ایران گریخت و سپس به مصر رفت.

به موازات حمله انگلیسی‌ها به عراق و فرار رشیدعالی، امیر عبدالله (دایی فیصل دوم) و نوری سعید که به اردن پناهنده شده بودند، با قوای امدادی به عراق آمده، دوباره دولت فرمایشی خود را که حاکمیت معنوی آن با انگلیس‌ها بود تشکیل دادند. و این بار عراق منقلب بود و مردم از تسلط مجدد بیگانه و حکومت طرفدار آن ناراضی بودند.

در این موقع نیز گروهی از مجتهدین ایران و عراق، مردم را به دفاع از میهن مبارزه علیه استعمارگران و دست‌نشانده‌گان آنها دعوت کردند. ما در اینجا فقط فتوای آیت‌الله فقید مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، بزرگ‌ترین مرجع تقلید آن روز شیعیان جهان، را می‌آوریم.

۱. تاریخ خاورمیانه. تألیف ژرژ لنچافسکی. ترجمه دکتر هادی جزائری. [تهران: اقبال، ۱۳۳۷]. ص ۲۴۵-۲۴۶.

۲. (نوری سعید (۱۸۸۸ - ۱۹۵۸)، سیاستمدار عراقی که چند بار به وزارت و نخست‌وزیری و ریاست مجلس رسید و به طرفداری سخت از انگلیسی‌ها مشهور بود و در کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم کشته شد. ویراستار]

«بسم الله الرحمن الرحيم. سلام بر همه برادران، و بالخصوص برادران عراقی. وظیفه دینی بر همه مسلمانان لازم می‌دارد که در حفظ بیضه اسلام و بلاد اسلامی تا آنجا که قدرت دارند بکوشند. و بر همه ما واجب و لازم است که سرزمین عراق را - که مشاهد ائمه علیهم السلام و مراکز دینی ما در آنجا است - از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم. من شما را بر این موضوع دعوت کرده و ترغیب می‌نمایم. خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق فرماید.

ابوالحسن الموسوی الاصفهانی^۱

در جرای انقلاب عراق، علمای ایران و مراجع تقلید شیعه سر رشته‌دار و در میدان جنگ هم پیشقدم بودند. ولی سیاست استعماری انگلیس - همان‌طور که بعد از واقعه تحریم تنباکو، انتقام خود را در برابر مشروطه از آن‌ها گرفت و دست پروردگانش را روی کار آورد - در عراق نیز دولتی که تشکیل می‌شد، سعی می‌کرد با این که اولاً، جمعیت شیعه عراق بیش از سنیان آن کشور است؛ و ثانیاً انقلاب عراق انتخابات را شیعیان رهبری می‌نمودند؛ و پایتخت انقلاب، هم، شهر نجف بود!

در کتاب تاریخ العراق السياسي الحديث^۲ نام میس (خانم) بل، مأمور سیاسی مهم انگلیسی در عراق، نقل می‌کند که: کاکس، رئیس انگلیسی معروف، گفت: «نجف خاری در چشم انگلیس بود» و در کتاب نقش وعاظ در اسلام^۳، تألیف دکتر علی الوردی - که نسبت به علما و روحانیون نظر مساعدی ندارد، اما به ناچار نرسیده است به نقش مؤثر روحانیون ایران و مراجع تقلید شیعه را در انقلاب عراق نادیده بگیرد - می‌ویسد: «مجتهد [میرزا] محمدتقی

۱. برای اطلاع بیشتر از تاریخ انقلاب عراق رجوع کنید به کتاب الثورة العراقية [الکبری، دکتر عبد الرزاق عسکری، چاپ صیدا، ویراستار] و مجله درس‌هایی از مکتب اسلام سال سوم و چهارم؛ مقالات آقای سیدهادی خسرانی، به عنوان مثال با این مشخصات: «فتاوی علمای بزرگ برای جهاد با دشمن»، س ۴، ش ۲ (فروردین ۱۳۴۱)، ص ۲۸ و ۲۹؛ «عراق و جنگ جهانی دوم»، س ۴، ش ۴ (اردیبهشت ۱۳۴۱)، ص ۵۷ - ۶۰؛ «شکست انقلاب و جریانات و حوادث عراق»، س ۴، ش ۶ (تیر ۱۳۴۱)، ص ۲۳ - ۲۶. ویراستار، و مجله «رساله الاسلام» طبع مصر شماره ۱، سال ۶.
۲. احتمالاً این کتاب، همان کتاب لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحديث دکتر علی الوردی باشد. به هر روی این کتاب که درباره تاریخ سیاسی عراق است با این مشخصات اخیراً به زبان فارسی انتشار یافته است. علی الوردی، تاریخ عراق؛ دیدگاه‌های اجتماعی از تاریخ عراق معاصر، ۲ جلد، ترجمه و تحقیق هادی انصاری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۹. ویراستار

۳. مشخصات این کتاب چنین است: علی وردی، نقش وعاظ در اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران: انتشارات مجله ماه نو، [بی تا]. ویراستار مؤلف این کتاب دچار اشتباهات بسیاری شده است، متأسفانه مترجم آن آقای محمدعلی خلیلی نیز اشتباهات او را سر بسته گذارده بود و به جواب آن نپرداخته! از جمله مدیحه‌سرایی وعاظ اهل سنت که پادشاهان خود را اولوالامر می‌دانند، به حساب عموم وعاظ مسلمین آورده و نتیجه‌هایی گرفته است که در میان جامعه شیعه، درست به عکس است.

شیرازی]، فتوی به وجوب قیام علیه مستعمرین داد و بر مؤمنین مقرر کرد که زکات اموال خود را برای هزینه مجاهدین بدهند و فقهاء کربلا و نجف و کاظمین هم نقش مهمی در انقلاب سال ۱۹۲۰ بازی کردند و پس از آن باز بر [علیه] حکومت قیام می‌کردند تا عاقبت - چنان که همه می‌دانند - آنان را به ایران تبعید کردند.^۱

میس بل می‌گوید: «رجال دین از مؤثرترین و بزرگ‌ترین مبلغین شورش عراق بودند و این روش را در خلال جنگ و بعد از آن داشتند. همین امر باعث شد که متصدیان حکومت، اقدام تأسیس مدارس جدید کنند تا دین را در دل نسل جدید ضعیف کنند و با این روش، ریشه شورش را از بیخ بر کنند.» (دقت شود!)

دکتر وردی بعد از نقل گفتار میس بل اضافه می‌کند که: «این اعتراف میس بل واقعاً قابل تأمل است... یکی از علت‌ها آنست که تمایلات دینی در جوانان امروز عراق ضعیف است، و این یک موضوع اجتماعی است. هر یک از سایر کشورها به عراق آمده آن را ملاحظه کرده و ظاهراً مدارس جدید که استعمارگران شروع به تأسیس آنها کردند، از جمله وسایلی بود که این نتیجه را داده است.»^۲

آیت‌الله کاشانی و ملی شدن صنعت نفت ایران

در سال ۱۳۲۹ شمسی موضوع حق ایران در شرکت غاصب سابق نفت انگلیس و ایران، توسط اقلیت نمایندگان دوره ۱۶ مجلس شورای ملی - که آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم کاشانی نیز جزو آنها بود - در مجلس مطرح شد. منظور اقلیت که با شجاعت و صمیمیت بی‌نظیری از آن طرح دفاع می‌کرد، این بود که نفت ایران ملی شود و از شرکت غاصب خلع ید گردد، و ایرانی مالک نفت خود باشد تا به مرور ایام بتواند هر خرید و فروش و اداره آن را مستقلاً به دست گیرد. بالاخره پس از کشمکش‌های زیاد، قانون ملی شدن صنعت نفت [در اسفند همان سال] از تصویب مجلس گذشت و بدین‌گونه فصل نوینی در تاریخ ایران گشوده شد.

چنان که همه به یاد داریم در گپ‌و‌دار ملی شدن صنعت نفت، آیت‌الله کاشانی از وزنه‌های بسیار مؤثر نهضت بود و اعلامیه‌های پرشور او به طرف‌داری از ملی شدن نفت ایران که با عبارت مشهور وی: «برادران عزیز» شروع، و به امضاء «سیدابوالقاسم کاشانی» ختم می‌شد، انقلابی در داخل و خارج پدید می‌آورد. آن روزها یک اعلامیه آیت‌الله کاشانی کافی بود که بازار تهران و همه ایران را تعطیل کند؛ چنان که در ماجرای خلع ید از شرکت سابق نفت، مکرر با اعلامیه ایشان تهران و ایران تعطیل عمومی می‌شد.

۱. [نقش وعظ در اسلام، ص ۳۰۸، ویراستار]

۲. [همان، ص ۳۰۸ و ۳۰۹، ویراستار]

آن روزها به پیروی از آیت‌الله کاشانی روحانیون و وعاظ ایران نیز هم صدا دولت را در راه نجات ایران از سلطه اجانب یاری می‌کردند و حتی در موقع انتخابات، آیت‌الله [آقا سید یونس] اردبیلی و آیت‌الله [سید محمد تقی] خوانساری رسماً فتوی داده و نهضت را تقویت کردند^۱. ولی با کمال تأسف دشمن هم بیکار ننشست و همان‌طور که در صدر مشروطه به وسیلهٔ عمال بی‌ایمان خود از راه حمله به دین و مذهب، میان سران نهضت شکاف انداخت و نهضت آزادی‌خواهی ایران به رهبری علمای دینی را آلوده ساخت؛ و نیز در واقعه انقلاب عراق چهل تن از نمایان‌ترین رهبران و فعالان نهضت را به وسیله عمال عراقی خود به ایران تبعید نمود و انتقام خود را از روحانیون ایران مبارز ضد انگلیسی گرفت، در ماجرای ملی شدن صنعت نفت هم به وسیله عمال ایرانی خود - که آن روزها خیلی فعالیت می‌کردند - میان هم‌رزمان نهضت ملی هم اختلاف انداخت و نتایج داشت که آن نهضت کاملاً به ثمر برسد و پس از آن که آن‌ها را به وسیله عمال بی‌ایمان و مکار فراموش‌کار ایران، آلوده و متهم نمود خانه‌نشین ساخت.

چنان که در بحث‌های پیشین، سران نهضت، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به اتفاق پدر خود و سایر مجتهدین شیعه، در پی سرنگونی رژیم پهلوی و دست‌گرفت و علیه استعمار انگلیس جنگید. وی علاوه بر آنکه عضو «هئیت عالی دینی انقلاب» بود، یکی از چهار عضو «کمیته عالی جنگ حکومت انقلاب» هم بود.^۲

پس از جنگ که به پیروزی و استقلال ایران منتهی شد، چون انگلیسی‌ها در تعقیب آیت‌الله کاشانی بودند و مقدمات دستگیری او را فراهم می‌کردند، از راه پشت‌کوه و لرستان به ایران آمد.

«... پس از جنگ جهانی دوم نیروهای استعماری، آیت‌الله کاشانی را به بهانهٔ همکاری با آلمانی‌ها دستگیر و ۲۸ ماه تمام در اراک و کرمانشاه و رشت زندانی نمود؛ ولی علت اصلی این توقیف و تبعید آن بود که آیت‌الله کاشانی مبارزه شدیدی را علیه نیروهای تجاوز شروع کرده بود و استعمار که از سابقهٔ امر در عراق اطلاع داشت آیت‌الله را دستگیر کرد. آیت‌الله کاشانی پس از آزادی، در فعالیتهای اجتماعی و مبارزات سیاسی شرکت کرد و در نتیجه در خرداد ماه ۱۳۲۴ دستگیر و ۲۲ ماه تمام در بهجت‌آباد قزوین تبعید بود و سپس به بیروت تبعید شدند....»

آیت‌الله کاشانی در روز جمعه ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ درگذشت و از مال دنیا جز منزلی که آن‌هم

۱. [برای اطلاع بیشتر از نقش علما در تأیید نهضت ملی، ر. ک. به: روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت. به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا. پاریس، ۱۳۵۸. ویراستار]

۲. کتاب الثورة العراقية الکبری (انقلاب بزرگ عراق) تألیف: عبدالرزاق حسنی مورخ معاصر عراقی، چاپ صیدا، صفحه ۱۸۸.

در رهن است، - در مقابل ده هزار تومان قرضی که دارد - چیزی از خود باقی نگذاشت؛ درحالی که با آن قدرت و مقامی که چند سال پیش داشت می توانست مانند دیگران صاحب آلاf و الوف و مالک کاخ ها و باغ ها گردد.^۱

در خاتمه، قسمت زیر را به نقل از روزنامه کیهان که به مناسبت رحلت آن رهبر روحانی در ۲۳ اسفند ۴۰ نوشته بود از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم:^۲

«حضرت آیت الله کاشانی از بنیان گذاران نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و جبهه ملی بودند که شعار «ملی شدن صنعت نفت» را عنوان کردند. در دوره ۱۶ [مجلس شورای ملی] این مبارزه اوج شدت رسید و سرانجام به ملی شدن نفت ایران منجر شد. در جریان اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، حضرت آیت الله کاشانی به وسائل مختلف، دولت را تقویت می کردند و با نفوذ و محبتی که در کشورهای اسلامی داشتند، ملل مسلمان جهان را به پشتیبانی از مبارزات ملی ایران در پی می بردند.

در فروش اوراق قرضه ملی، فتوای حضرت آیت الله نقش عمده ای داشت. روز سی ام تیر [سال ۱۳۳۱ شمسی] حضرت آیت الله طی اعلامیه ای مردم را به تظاهرات و مقاومت دعوت کردند و اعلام داشتند که اگر پی یک نفر انگلیسی به ایران برسد کلیه تأسیسات نفتی کشور را نابود خواهیم کرد. در دوره ۱۷ [مجلس شورای ملی] حضرت آیت الله به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شدند.»

۱. مجله مکتب اسلام شماره ۳ سال چهارم. [مشخصات کامل این مقاله از این قرار است: «آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ» درس هایی از مکتب اسلام، س ۴، ش ۳، ش. مسلسل ۳۹ (ذیقعد ۱۳۸۱ / اردیبهشت ۱۳۴۱)، ص ۶۰ و ۶۱ ویراستار]

۲. [تیتیر خبر چنین است: «حضرت آیت الله کاشانی درگذشت». کیهان، ش ۵۶۰۵، مورخ چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۴۰، ص ۱ و ۱۹. ویراستار]